CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ن محمد بن احمد المشهور

بابن شنبوذ

صاحب جنی

بر دار کردند الله بوده - جمعی از مردم سعایت نموده بابن مُقله رسانیدند

گفت سِرّ خود با قرأت تغیر میکند - وزیر فرمود تا او را محبوس ساختند -

گشت - در نفحا د و او در عین ضرب گفت که دست وزیر بریده باد -

حلاج را نقص ا چنان شد که او گفته بود *

اهل باید گفت نباس محمد بن یزید[1] المبرد

و لغت امام بوده - در یکی از تالیفات خود می آورد که

ی را مقرر داشته بود که هرجا نابینائي و یتیمي و عورت

بفتح شین جمع ساخته از احوال ایشان باخبر باشد - عرق طمع یکی

هرکه بحضرت حو رکت آمده نزد آنشخص رفت و گفت مرا داخل آن

مقرر گردان - آن شخص گفت تو مردی چون ترا در

دهم گفت هرگاه چنان نکنی باری در ضمن نابینایان

با سر آنشخص گفت قبول کردم - چه اگر چشم ظاهر تو پوشیده

کار ست اما نابینائي دل داری و بعد ازان گفت پسر مرا نیز در جریدهٔ

یتیمان بنویس - جواب داد که این را نیز قبول کردم - چه یقین است که

هرکرا چون تو پدری باشد او یتیم است *

[illegible]

آ
قرو شو ای نفس من چنانکه بر نآیي

بتــرک یاران گفتم ز خانه دور شوم

ز شاه دور فتادم دگــر چه فرمائي

CC-

ن

حديث جمع كرده

ر اشتغال حديث

يحيى بن معين

*

حج كه ميگذارده

هر سال چهار صد

بالصيرفي

مردم با اصول بوده

طاهر

استقلال

۲۰

از منتسبان خواجه نظام الملك طوسي بوده - وقتي خواجه مزبور را
درد پائي بهم رسيده - اين رباعي بديهه گفته *

---

1 MSS. امل ; cf. Lub., I, 140[17]; Fuṣ., 172.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ابو الحسن محمد بن احمد المشهور بابن شنبوذ

از مشاهیر قرا بوده - جمعی از مردم سعایت نموده بابن مُقله رسانیدند که او حرف را در قرأت تغیر میکند - وزیر فرمود تا او را محبوس ساختند - و هفت دره زدند و او در عین ضرب گفت که دست وزیر بریده باد - بعد از چند وقت چنان شد که او گفته بود *

ابو العباس محمد بن یزید[1] المبرد

در نحو و لغت امام بوده - در یکی از تالیفات خود می آورد که منصور دوانیقی یکی را مقرر داشته بود که هرجا نابینائي و یتیمي و عورت بي شوهری باشد جمع ساخته از احوال ایشان باخبر باشد - عرق طمع یکی از سکان آنشهر بحرکت آمده نزد آنشخص رفت و گفت مرا داخل آن عورات ساز و نفقه مقرر گردان - آن شخص گفت تو مردی چون ترا در سلک اناث انتظام دهم گفت هرگاه چنان نکنی باری در ضمن نابینایان در گنجان - آنشخص گفت قبول کردم - چه اگر چشم ظاهر تو پوشیده نیست اما نابینائي دل داری و بعد ازان گفت پسر مرا نیز در جریدهٔ یتیمان بنویس - جواب داد که این را نیز قبول کردم - چه یقین است که هر کرا چون تو پدری باشد او یتیم است *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

رَأَيْتُ عُمَرَ علامت نصب چیست گفت بغض علیؓ - مردم از حدت طبع او تعجب کرده زبان به تحسین کشودند - و دیوان شعرش انچه متداول است چهار جلد است *

ابو الحسن محمد بن عبد الله مخزومي سلامي

در عراق از بینظیران زمان خود بوده - و عمرها در خدمت عضد الدوله بسر میبرده - چنانچه عضد الدوله میگفته که هرگاه سلامي را در مجلس خود مي بینم گمان مي برم که عطارد از آسمان نزد من نزول نموده *

ابوبکر بن محمد بن بهروز الطبیب

بقراط زمان خود بوده و سخنان غریب در تفرس از وی مرویست - منجمله شخصی را مدتی وجع ساق پای چنان بود که مرگ را بر حیات رجحان میداد تا آخر او را دلالت بابو بکر کردند - طبیب او را بعمودی محکم بست و نجاری را فرمود که استخوان هر دو ساقش را بمته سوراخ کردند - تا وقتي که باندرون قلم جائي که مغز است رسید و از هر دو پای او دو سه قطره آب سیاه گنده بر آمد و بعد ازآن زخم را خشک بند ساخته بگذاشت و بر فور آن شخص را قرار حاصل گشت *

ابو الحسن علي بن هلال المعروف

[illegible]

از منتسبان خواجه نظام الملک طوسي بوده - وقتي خواجه مزبور را درد پائي بهم رسیده - این رباعي بدیهه گفته *

[1] MSS. امل; cf. Lub., I, 140[17]; Fus., 172.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

جمال الدین المشهور بیاقوت

زر خرید مستعصم بوده - و خط را بچند قلم نیک می نوشته - امروز خطش از یاقوت اصفر و کبریت احمر عزیز تر است - و دران عصر حرفی از خط وی بیک تنکه و کلمهٔ بدو تنکه و سطری به پنج تنکه و صفحهٔ بصد تنکه و جزوی بپانصد تنکه و مصحفی به بیست هزار تنکه خرید و فروخت میشده و با این خط از علوم ادبیه منتفع گشته - شعر را نیک میگفته *

ملک الکلام بهاء الدین محمد بن مؤید

فضل مجسم و لطف مصور بوده - و سالها منصب انشاء سلطان محمد خوارزم شاه من حیث الاستقلال بدو تعلق داشته - و برادران او ابو نصر و ابو المظفر از اربابان فضل و دانش بوده اند خصوص ابو نصر که از عاملان خیر و صلاح می زیسته - و از غایت رفعت عرش الله لقب داشته - و والد ایشان نیز عارف بوده - و در ضرب و حساب ضرب المثل بوده - و بهاء الدین را تصنیفاتست چون بحور مملو از درر معانی و چون معادن مشحون بجواهر الفاظ که هیچ یک از فضلا آنرا قدح نکرده بلکه هریک جهت خویش ازان مایهای شگرف نهاده - و با این غزارت و فضل پیوسته کوفتهٔ صدمات حوادث و خستهٔ نکبات ایام بودی - شمس الدین مسعود که آصف عهد و وزیر وقت بود از وی خاطر بد کرده چند کرت او را برنجانید

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

یا رب چه کرده ام من درماندهٔ ضعیف
یا رب چه خورده ام من رنجور مستمند
عاجز شدم ازین تن درماندهٔ ضعیف
سیر آمدم ازین دل سرگشتهٔ نژند
من گرگ پیر فضلم و بر بازی این فلک
میراندم بهر طرفی همچو گوسپند
هستم ز عالمان ز چه رو همچو عاملان
گه در بلای حبسم و گه در بلای بند
چون من کسی ببند چرا مبتلا شدی
گر طبع بوالفضول شنیدی ز عقل پند
من از کجا و خدمت مخلوق از کجا
تقدیر اگر نکردی در گردنم کمند
سودم نداشت فضل و هنر با جفای چرخ
چون بخت یار نیست هنر نیست سودمند
از بهر من سپند همی سوخت روزگار
اکنون مرا بر آتش غم سوخت چون سپند
ای خستهٔ ضعیف ز غم بیش ازین منال
وی دشمن قوی ز طرب بیش ازین مخند
احوال روزگار نماند بیک قرار

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

قلم مي آورد اين ابيات گفته در عنوان آن جای داد -

بخدای که بذل جان او را — پایهٔ اولین احسان است
کمترین پایه لطف صنعش را — باد نوروز و ابر نیسان است
که مرا در فراق خدمت تو — زندگاني و مرگ یکسان است
در هر آسایشی که بیتو بود — خاطر و طبع من هراسان است
میکشم در فراق سختیها — هجر یاران بگفتن آسان است
نه همانا که هیچ رنج دگر — که بدانسان بود بدین سان است
دل و جان در نعیم خوارزم اند — وای بر تن که در خراسان است
خوشدلي در جهان طمع کردن — هم ز سودای طبع انسان است

وله ایضا

دریغ روز جواني و عهد برنائي
گذشت در غم دوري و رنج تنهائي
زبس که گشته ام از دور چرخ جای بجای
شدم چو هرزه روان هر دري و هر جائي
برنج هجر خرد گویدم شکیبا باش
نه دل بدید و نه جان چون کنم شکیبائي
دریغ رفت جواني و یادگار نماند
ازو نه طاعت دینی نه مال دنیائي

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

خدایگان قضا قدرت قدر فرمان
که چرخ را نرسد پیش او توانائي
سپهر خواهد تا پای قدر او بوسد
ولیک مي نتواند ز پست بالائي
زهی بساط ترا کرده بخت فراشی
زهی سپاه ترا کرده چرخ صحرائي
زمانه چشم کشادست تا چه حکم کني
سپهر گوش نهادست تا چه فرمائي
اجل [1] بعهد تو فارغ ز کینه اندوزي
فلک بدور تو ساکن ز عمر فرسائي
بوقت بخشش جوهر به تیغ نگذاري
بروز کوشش رمح از سماک بربائي
بمحفلی که رود اسم طبع فیاضت
مجاز باشد بر قلزم اسم دریائي

و این رباعي نیز مر او راست :---

ای طالب دنیا تو یکی مزدوري
وی طالب خلد از حقیقت دوري
ای شاد بهر دو عالم از بیخبري
شادي و غمش ندیدهٔ معذوري

شمس الدین محمد بن مؤید المعروف بخاله

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

گر درد کند پای فلک پیمایت   سرّیست در آن عرضه کنم بر رایت
چون از سر دشمنت بجان آمد درد   آمد بتظلم که فتـد در پایت

و او تا آخر عمر سلطان سنجر در حیات بوده و در مدح وی قصیده دارد که این چند بیت از آنجمله است -

در هوای ملک چرخ کامران آمد پدید
در محیط عدل ابر در فشان آمد پدید
حافـظ اسلام سلطان سنجر سلطان نشان
آنکه از چرخ بلندش آستان آمـد پدید
مهدی جمشیـد رتبت خسرو جم مرتبت
آنکه چون خضر و سکندر کامران آمـد پدید
تا ز تیـغ او که آمـد قوت بازوی دین
شرع را در فتنه کفـار امان آمـد پدید
در کمین گاهی که هردم نیـزهٔ پربنـد را
از حسود غـروه در آهن سنان آمـد پدید
ناله کوس سبکـروح گـران گفتـار را
از غریو نای روئین ترجمـان آمـد پدید
تیـغ در هر گوشه وحش و طیررا خوانی نهاد
خود چنین زیبد چو روز هفت خوان آمد پدید

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

خدایگان قضا قدرت قدر فرمان
که چرخ را نرسد پیش او توانائي
سپهر خواهد تا پای قدر او بوسد
ولیک مي نتواند ز پست بالائي
زهی بساط ترا کرده بخت فراشی
زهی سپاه ترا کرده چرخ صحرائي
زمانه چشم کشادست تا چه حکم کني
سپهر گوش نهادست تا چه فرمائي
اجل [1] بعهد تو فارغ ز کینه اندوزي
فلک بدور تو ساکن ز عمر فرسائي
بوقت بخشش جوهر به تیغ نگذاري
بروز کوشش رمح از سماک بربائي
بمحفلی که رود اسم طبع فیاضت
مجاز باشد بر قلزم اسم دریائي

و این رباعي نیز مر او راست :—

ای طالب دنیا تو یکی مزدوري
وی طالب خلد از حقیقت دوري
ای شاد بهر دو عالم از بیخبري
شادي و غمش ندیدهٔ معذوري

الدين محمد بن مؤيد المعروف بنخاله

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

گر درد کند پای فلک پیمایت   سرّیست در آن عرضه کنم بر رایت
چون از سر دشمنت بجان آمد درد   آمد بتظلم که فتــد در پایت

و او تا آخر عمر سلطان سنجر در حیات بوده و در مدح وی قصیده دارد که این چند بیت از آنجمله است -

در هوای ملک چرخ کامران آمد پدید
در محیط عدل ابر در فشان آمد پدید
حافــظ اسلام سلطان سنجر سلطان نشان
آنکه از چرخ بلندش آستان آمــد پدید
مهدي جمشیــد رتبت خسرو جم مرتبت
آنکه چون خضر و سکندر کامران آمــد پدید
تا ز تیــغ او که آمــد قوت بازوی دین
شرع را در فتنه کفــار امان آمــد پدید
در کمین گاهی که هردم نیــزهٔ پربند را
از حسود غــرقه در آهن سنان آمــد پدید
ناله کوس سبکــروح گــران گفتــار را
از غریو نای روئین ترجمــان آمــد پدید
تیــغ در هر گوشه وحش و طیررا خوانی نهاد
خود چنین زیبد چو روز هفت خوان آمد پدید
او در آمد بر براق و برق در کف کفی
آفتــاب تیــغ زن بر آسمان آمد پدید
سالها شد تا بمیدان سخن در نظم و نثر
بندهٔ چابک نظر از دیگــران آمد پدید

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

وله ایضا

به پیش روضهٔ اخلاق عطر پردازت
بهار کیست یکی سبزه کار تره فروش
به لاله و گل سوری نگر که آمده اند
ز بهر خدمت بزمت حریر و دیبا پوش
ز بلبلان خوش آواز عشقبازیهاست
بنفشه را که چنین کژ همی نهد شب پوش
بخواه باده ز ترکی که چون ببخشد جام
ز هر دو لب بتقاضا همي خوش آرد نوش
ز من نیوش مدیحي که وصف این سخنست
چه خوشتر آید از مدح خواه مدح نیوش
گهر بمدح تو سفتم ولیک این سخنم
عجب نباشد اگر خوش نیامدت در گوش

وله ایضا

بیتو مرا جان و دل بکار نباشد   ور همه نوش است خوشگوار نباشد
از تو وفا هم بروزگار توان یافت   گرچه وفا کار روزگار نباشد

وله

چون حرف اگر در سخنم آویزم   در هر معنی لطیفهٔ انگیزم
ور جز بثنای تو زبانم گردد   همچون سخن از سر زبان برخیزم

فضولی

در فضل و دانش بر بسیاري از همگنان فایق بوده و در فهم وذکا بر

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

اقران سابق - و او بدو زبان در شاعري علم گشته و قصب السبق از همگنان ربوده برهان فصاحتش دیوان ترکي است که امروز متداول است - چون التزام شعر ترکي ننموده هرآینه ازان در گذشته بشعر پارسي مبادرت جسته آمد - این رباعي در شرافت خاک کربلا مر او راست -

آسودهٔ کربلا بهر حال که هست   گر خاک شود نمیشود قدرش پست
بر میدارند و سبحه اش میسازند   میگردانندش از شرف دست بدست

وله

تا در دلت اندیشهٔ بیداد نیاید   هرگز ز من دلشده ات یاد نیاید

وله

ز بیم دشمنیم ای رقیب ایمن باش
که مهر او بدلم جای کین کس نگذاشت

وله

طبیب عشق علاجی بغیر مرگ نکرد   ولی کشنده‌تر از درد بود درمانش

چون مجملی از احوال بغداد مذکور ساخت الحال شروع در کوفه مینماید -

چون بگذری از حدود بغداد   کوفه شهری سعادت آباد
شهری بیني چو خلق اشراف   مجموع درو کمال الطاف
خاکش بکمینه فتح بابی   دریا رانده بهر سرابی

کوفه

در زمان سابق از ابنیهٔ هوشنگ پیشدادي بوده - بعد ازان که نسیمش بسموم و شکرش بسم عوض گشت در سال هفتدهم از هجرت سعد وقاص

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بفرمودهٔ خلیفه ثاني بنا کرد - و چون نخست از نی بوریا منازل ترتیب نموده بودند به کوفه شهرت یافت چه عرب آن نوع جای را کوفه گویند و امیر مومنان علي بن ابي طالب علیه السلام بعد از فوت حضرت فاطمه اکثر در کوفه اقامت مینموده - و خط کوفي اختراع آنحضرت است چه پیش ازان خط معقلی شایع بوده - و قول اهل کوفه اعتماد را نشاید چنانچه گفته اند الکوفي لا یوفي - و مسجد کوفه جائی سخت متبرکست - در تاریخ اعثم کوفي آمده که روزی مردی نزد امیر مومنان علي مرتضی آمد و گفت میخواهم که به بیت المقدس روم و آنجا معتکف باشم - امیر المومنین گفت زادی که ساختهٔ بخور و راحله بفروش - و درین مسجد ساکن باش که دو رکعت نماز درین مسجد با ده رکعت نماز دیگر جا برابر است - و دیگر از فضایل آن مسجد آنست که در وقت طوفان نوح تنوری که نخست آب ازان بر جوشید در گوشه این مسجد بوده جائی که ستون پنجم است - و آن تنوری بوده از آهن که جبرئیل از بهشت جهت آدم آورده بود - و ابراهیم خلیل دران مکان نماز گذارده و از ادریس و نوح هم نقل میکنند که ایشان نیز در آن موضع بعبادت خالق مشغولی داشته اند - و همچنین هزار ولی و هزار وصي درین مسجد نماز گذارده اند - و مدتی عصای موسی درین مسجد نهاده بود - و چندین هزار خلق را روز قیامت درین مسجد حشر کنند که ایشان را نه حساب بود و نه عقاب - و درمیان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت - و درو سه چشمه است از چشمهای جنان که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد - در عجایب المخلوقات آورده که در سنه تسعین و مائتین در کوفه تگرگي بارید که هر یک بوزن صد و پنجاه درم بود و بر اثر آن سنگي

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

باریدن گرفت - چون گوش آدمی درهم کشیده و مردم خوب آن خطه زیاده از حد و عد بوده اند بنابر التزام بچند نفر اکتفا کرده شد *

اسود بن یزید النخعي[1]

در فنون علوم و حسنات اعمال عدیم النظیر میزیسته بقولی ششصد و بقولی هفتصد رکعت نماز در هر شبانه روز میگذارده *

شریح

از کبار تابعین است - و از زمان خلیفه ثانی تا زمان خلفای بنی عباس در حیات بوده - و هفتاد و پنج سال قضای کوفه بدو تعلق داشته *

ابو هاشم الصوفي

اول کسی است که او را صوفي خوانده اند و او اول کسی است که خانقاه جهت صوفیان ساخته - و مولوي الجامي نیز در نفحات اول ذکر او نموده - سفیان ثوري میگفته که من ندانسته بودم که صوفي چه بود تا اکنون که ابو هاشم صوفي را ملازمت نمودم *

ابو عمرو[2] شعبي

جلیل القدر وافر العلم بوده - نقل است که عبد الملک بن مروان وی را برسم رسالت نزد والي روم فرستاد و صحبت شعبی ملک روم را خوش افتاده مدت مدیدش نگاه داشته - و در وقت رخصت مکتوبی مهر کرده بدو سپرد که در وقت خاص بصاحب خود خواهي داد - و شعبی

---

[1] MSS. النحوي ; cf. Ethé, *Cat.*, 38470.

[2] MSS. عمر.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بعد از اداء رسالت در هنگام خلوت آن نامه بگذرانید - چون خلیفه بخواند بدست شعبی داد - نوشته بود که عجب از حماقت قومي که درمیان ایشان این چنین مردی باشد دیگری را بر خود بادشاه سازند - شعبی گفت یا امیرالمومنین بخدا که من بر مضمون این نامه اطلاع نداشتم - عبد الملک گفت خاطر مطمئن دار که بر تو رشک برده و نمی خواهد که تو با من باشي و این را جهت آن نوشته که من ترا بقتل رسانم - چون این خبر بوالي روم رسید گفت والله همین خواسته بودم نمي دیدم که این چنین مردي نزد او بوده باشد - از شعبی نقل است که من پانصد کس از صحابه را ملازمت کرده ام که از آنجمله یکی امیر المومنین عليّ است سلام الله علیه *

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم

اول کسی است که او را قاضي القضاة گفتند - و او در زمان مهدی و هادي و رشید بامر قضای بغداد پرداخت - در طبقات محمود شاهی آمده که شخصی در پهلوی ابو یوسف بمجلس نشسته بود و اصلا سخن نمیگفت - ابو یوسف گفت چرا سخن نگوئي - گفت صایم را وقت افطار کی باشد - گفت وقت غروب - گفت اگر تا نصف شب غروب واقع نشود چه کند - ابو یوسف خنده کرد و گفت سکوت تو صواب بوده و تکلم خطا - در مناظرة الانسان آورده که اگرچه ابو یوسف از تلامذهٔ ابو حنیفه بوده اما در مسایل با وی مخالفت بسیار کرده - و در اصول فقه در مذهب ابو حنیفه اول کسی که تصنیف کرده او بوده - و علم ابو حنیفه ازو انتشار یافته - حمد الله مستوفي گوید که از جملهٔ متروکات ابو یوسف چهار هزار تنبان بوده که بر بند هریک اشرفي بسته بودند *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ابو محمد سلیمان[1] بن مهران الاعمش[2]

در سلک دانشمندان انتظام داشته - و همواره میان او و امام اعظم ابواب طیبت مفتوح بوده - چنانچه در مجمع الحکایات آمده که روزی امام بدیدن وی رفت - و از روی طیبت پرسید که هر کرا حقتعالی بینائی از چشم او باز میگیرد در عوض چیزی ازان بهتر میدهد ترا چه چیز در عوض داد - گفت نادیدن گرانان و تو ازان جملهٔ *

ابو علي حسن المعروف بابن زیاد

ابتداء بامر مروارید فروشی اشتغال داشتی و در انتهای عمر نزد امام اعظم رفته گفت - میخواهم که طلب علم نمایم - امام فرمود که از تو مسئله مي پرسم اگر جواب آن گفتی تحقیق ترا علم دست دهد - و آن مسئله این است که گوسفندی دو بچه زاد که نه زنده بودند و نه مرده - و نه نر بودند و نه ماده - و نه سپید بودند و نه سیاه - چون ساعتی فکر کرد جواب نتوانست گفت امام گفت امشب ترا مهلت دادم - چون بامداد شد به خدمت امام رفت و گفت - تواند بود که یک بچه زنده باشد و دیگری مرده - و یکی نر بود و دیگری ماده - و یکی سیاه بود و دیگری سپید و پس ازان بجز خواندن رغبت ننمود تا امام وقت گشت - چنانچه ابو یوسف هرگاه او را بدیدي گفتی، صندوق علم آمد *

عبد الرحمن بن [ابي] حسن المشهور بابي الفرج ابن جوزي

در تفسیر و حدیث و فقه و طب تصانیف دارد - و مصنفاتش از حد

---

1 MSS. سلمان.

2 MSS., except K : الاعمی.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

و عد بیرون است - چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت کردند - هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد - و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول نمینماید - گویند که تراشهٔ قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را ازان تراشه گرم کنند - همچنان کردند - هنوز چیزی باقي آمد - و او را در مجلس وعظ جوابهای نادر است - مي آرند که در بغداد میان اهل سنت و شیعه در فضل خلیفهٔ اول و امیر المومنین علي نزاع افتاد و هر دو بجواب شیخ ابو الفرج راضي گشتند - و او بر سر منبر بر آمده گفت - من کانت ابنته تحته و في الحال از سر منبر فرود آمده برفت تا سخن دراز نشود - اهل سنت گفتند ابو بکر افضل است که دختر او زیر پیغمبر است - و شیعه گفتند علی افضل است - چه فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و سلم زیر او بوده - و بعضی گفته اند که چنین گفته که افضلهما من ابنته في بیته - اهل سنت گفتند ابو بکر افضل است که دختر او عایشه در خانه رسول است صلی الله علیه و سلم - اهل شیعه بر زبان آوردند که مقصود علي بن ابي طالب است که دختر پیغمبر در خانهٔ اوست صلی الله علیه و سلم - فوتش در پانصد و نود و هفت بوده *

[ابو][1] مسلم معاذ

استاد کسائي است - و شیعی مذهب بوده - و عمری دراز داشته - چنانچه اولاد او همه بحد کمال رسیدند - و در ایام حیات او مردند - نقل است که روزی مردی از سن او پرسید جواب داد که شصت سال - بعد از چند وقت شخصی دیگر در ان باب استفسار نمود - همان جواب

1 Khalk., 735, de Sl., III, 370. ابو مسلم معاذ بن مسلم الهراء.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

شنود - یاری که مصاحب او بود گفت یا سیدي من بیست و یک سال است که در خدمت تو بسر مي برم - هر که از سن تو مي پرسد همین جواب میدهي گفت اگر بیست و یک سال دیگر بماني همین جواب شنوي *

ابو الحسن علي بن حمزه کسائی

در نحو سرآمد بوده - و از قرای سبعه است - و او را کسائي بدو وجه گفته اند - یکی آنکه روزی بکوفه آمد کسائی در خود پیچیده بود - و دیگری آنکه در وقت احرام حج کسائی بر دوش گرفته بود *

ابو زکریا یحیی بن زیاد المعروف بالفرّا

در نحو و لغت اعلم و اکمل بوده - از ابو العباس ثعلب مروي است که اگر فرا نبودي عربیت ناقص ماندي - و او را تصانیف نیک بسیار است از انجمله کتاب المعاني است که باشارهٔ مامون عباسی نوشته - و در وقت درس گفتن عدد اسامي طلبه بحیز ضبط در نمي آمده - چنانچه از جنس قضات هشتاد قاضي دران مجمع حاضر میشدند - و بعد از تمام شدن مردم چندان مبالغه در نقل گرفتن آن مي کردند که اجرهٔ پنج ورق یکدرهم کردند - و حال آنکه قبل ازان بیست ورق را بیک درهم کتابت میکردند - فوتش در دویست و هفت بوده *

ابو عماره حمزه بن حبیب التیمي[1]

از قرای سبعه است - از وی نقل است که قران سیصد و هفتاد و سه هزار و دویست و پنجاه حرف است *

---

[1] MSS. التمیمي.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ابو عبد الله شریک

فقیه وقت بوده و قضای کوفه در زمان منصور بدو تعلق میداشته - از وی مشهور است که در خصیان پنج خصلت متضاد است - خوردی سر و بزرگی ابروان - استواء قامت و اعوجاج اطراف - نرمی بدن و درشتی دست - صحت بدن و موت ناگهان *

ابو المنذر هشام بن [محمد بن السائب][1]

از مشاهیر اهل حدیث بوده - خطیب از وی نقل میکند که روزی عم من مرا برنجانید که چون قران در ذکر نداری - و من بدرون خانه رفته در عرض سه روز قران را حفظ نموده بیرون آمدم - و عدد تصانیف وی از صد و پنجاه متجاوز است اما بهترین آنها کتاب الجمهره است در معرفت انساب *

متنبی

از فحول شعرا بوده - آورده اند که روزی متنبی براهی میگذشت - جمعی از جوانان بر سر کوی نشسته بودند و سگ گرگینی بر سر راهی خوابیده بود - و درمیان ایشان نفطویه برادر سیبویه که چهل سال در علم نحو مشقت کشیده بود بطریق طیبت گفت والله لو کان الشاعر متنبی فهذا الکلب الی - متنبی پرسید که این جوان را چه نام است - گفتند نفطویه - گفت احرقه الله بنصف اسمه - و ازان کوی بگذشت - قضارا شب برات بود - جوانان بآتش بازی قیام مینمودند - یکی از ایشان نفطی آتشی بجانب نفطویه انداخت و نفطویه در حال بسوخت - ابن رشیق در کتاب عمده در باب منافع و مضار آورده که متنبی با جماعتی ببغداد

---

[1] MSS. وعروه, see Khalk., 785, 786, de Sl. III, 606, 608.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

میرفت - در راه فاتک بن ابی جهل اسدی او را پیش آمد و معامله بمقاتله انجامید - متنبی چون غلبهٔ قطاع الطریق را بدید خواست که بگریزد - غلامش مفلح گفت که تو صاحب این بیتي *

الخیل و اللیل و البیداء تعرفني
الضرب و الطعن و القرطاس و القلم

یعني من آنم که اسپ و شب تاریک و بیابان مرا مي شناسند و ضرب و طعن و کاغذ و قلم مرا میدانند - متنبی چون از غلام بشنید باز گشت و حمله آورد - تا او و پسر و غلامش هر سه کشته گردیدند في سنه اربع و خمسین و ثلثمایة *

الصدر الاجل العالم برهان الملة والدین
محمد بن عبد العزیز

عبد العزیز والد ماجد برهان الدین در فضیلت ابو حنیفه ثاني و در جلالت ملجاء اقاصي و اداني بوده - و شیخ الاسلامي نیشاپور همیشه تعلق بوی میداشته - و برهان الدین صدر بلند قدری بوده که آسمان با همت او زمین نمودي و آفتاب نزد رای او تیره بودی - وقتی بیکی از ملوک تیغی و دستارچه فرستاده و بر اثر آن این قطعه گفته *

پیش تخت تو شها تیغی و دستارچهٔ
میفرستم خجل و شرمگن از مختصری
تا هر آنرا که بجان بندهٔ درگاه تو نیست
بیکی چشم به بندی بدگر سر ببری

زمانی که ملک طغانشاه را درد پای حادث شده بود این رباعی بدو فرستاده *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

گر پای فلک سای ملـــک رنجور است
نزدیک خـــرد نه از حقیقت دور است
او هست جهـــان و زو جهانست بپای
پائي که جهانی بکشـــد معـــذور است

ولە

از خوی بدم همیشـــه میرنجـــانی
گـــه میخوانی مـــرا و گـــه میرانی
اینست که جان و دل ترا میخـــواهد
ورنه تو چنیـــن خـــوب نهٔ میـــدانی

نجف اشرف

در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده - و مشهد معطر منور حضرت امیر المومنین علي سلام الله علیه آنجا است :—

سرهـــا بیني کلاه در پای — در مشهد مرتضی زمین سای
جانها چو سپاه نحل در جوش — بر خاک امیر نحل مدهوش
خود بر سر خاکش از کرامات — تاتـــار همیـــرود بتـــارات
جنت رقمی ز تربت اوست — تبت اثری ز رتبت اوست
چندانکه تـــراب بو ترابست — آبستـــن نافهـــای نابست

آورده اند که چون روح مطهر آن حضرت بحظایر قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب فرموده عمل نموده در همان شب جسد مطهرش را برده در موضعی که حالا مطاف طوایف اطراف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند - تا در سنه خمس و سبعین و مایة روزی هارون الرشید در ان

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشتهٔ که مدفن آن امام مسلمین است پناه بردند هارون هرچند سگ بران آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و باز گشتند هارون متعجب شده بعد از تقدیم مراسم تفتیش پیری که دران حدود می بود باز نمود که جسد امیر مومنان در انجاست - لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجای آورد - و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیت دست میداد - تا بعد از صد و هشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلثمایة بر زبر قبر آنحضرت عمارت عالی ساخت - و پس ازو غازان خان عمارات بران افزود *

و چون از مردم پاستان آن خطه جنت نشان کسی بنظر نیامده هرآینه بمردم این زمان مبادرت مینماید *

میر سید محمد عتابی

بسلاست کلام و طلاقت لسان و حدت طبع از اقران استثنا دارد - ابتداء صحبت میر حضوری قمی را ملازم گرفته بشعر گفتن رغبت فرمود - و پس از آنکه فطرت اصلی با فضیلت کسبی جمع گردید بهند دکن وارد گردیده در ملازمت علی عادل شاه افسر مصاحبت بمهر و ماه رسانید - چون عادل شاه بدست یکی از غلامان کشته شد احرام درگاه والاگاه حضرت شاهنشاهی بسته منظور نظر کیمیا اثر گردید - و بعد از چند وقت حضرت شاهنشاهی خاطر از وی بد کرده در قلعه گوالیار که بحصانت چون فلک دوم محکم و پایدار است بر مثال عطاردش جای داد - و او دران وقت غزلی بگفت که این دو بیت از انجمله است *

از بـــزم دلکش تو دل آزرده میـــروم
با آنکه گرم آمـــدم افسرده میـــروم

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

درد مرا بسرزنش افزون مکن که من
صد گونه درد بر دل خود برده میروم

و بعد ازان که روی توجه بهمه طرفی آورد و قفل مدعایش بمفتاح امداد هیچکس باز نشد و جوزهر امیدش بگره کشائي توجه هیچ یک کشاده نگشت خود را مایوس از همه کس و محروم از هر همنفس دانسته این قصیده بگفت *

از سر کوی تو آلودهٔ بُهتان رفتم
عصمت آوردم و تر دامن عصیان رفتم
به شب زلف تو جمعیت دلها خوش باد
که ز کویت من آلوده پریشان رفتم
من ز اقلیم وفا آمده بودم چه عجب
اگر از خاطر فرخندهٔ یاران رفتم
گو میان نه دل و نه جان بتو باشند که من
گم دل گفتم و سیر آمده از جان رفتم
چشمهٔ خضر بخاک قدمم مي نازد
گرچه لب تشنه تر از چاه زنخدان رفتم
از درت هر قدم و دامنی از گوهر اشک
بنثار در کیخسرو ایران رفتم
راه مدح تو بشبگیر خرد طی نشود
ورنه من رفتم و تا سرحد امکان رفتم
آسمان داند و من دانم و اندیشه که من
نه ببال و پر این قافیه سنجان رفتم

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

معجزم بنگر و بیگوشهٔ سحرم مشناس
با شریعت همه گر دست و گریبان رفتم
جز بدرگاه تو در شش جهت آباد امید
هر کجا رفتم مایوس و پشیمان رفتم
دامن جمله گرفتم بامید مددی
وز فلان دست تهی جانب بهمان رفتم
در هفتاد و دو ملت زدم و بر در یاس
نا امید از مدد گبر و مسلمان رفتم
عذر میریخت بهر در که شدم پنداری
که بدریوزهٔ ناکامي و حرمان رفتم
هم تو یادم کن کز خاطر بیگانه و خویش
تا بصد مرحله ز انجانب نسیان رفتم
آبرو میرود از دست خدایا مددی
که من آلوده تر از دامن مستان رفتم
در مدیح تو همان طفل الف نشناسم
چون خرد گرچه دبستان بدبستان رفتم
در ره مدح تو لب تشنه تر از بادیه ام
گرچه صد ره بسر چشمهٔ حیوان رفتم

و بر اثر آن قصیده این رباعي گفته :—

در بند شهان پادشاهي مي باید
لشکر کش و صاحب سپهی مي باید
من خود چه کسم در چه شمارم چه سگم
زندان ترا شهنشهي مي باید

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بعد از هفت سال حضرت شاهنشاهي ابواب شفقت بر وخبات روزگارش کشوده چون در از مضیق صدفش بر آورد و بمخرج راهش مفتخر ساخته رخصت طواف حج بدو ارزاني داشت و او در اثنای راه فسخ اراده کرده عنان توجه بصوب دکن منعطف گردانید - الحال در احمدنگر با برهان الملک میباشد - این ابیات که بالا فاصله نوشته میشود مر او راست -

مائیم و سر ره تو دیگر   گو وعده ات از خلاف بگذر
چشمان ترا کرشمه جادو   مژگان ترا ستیزه خنجر
شوریده نرگست نخیزد   از خواب بصد هزار محشر
شرمنده دم وفا رساني   از بس نکند دل از تو باور
رحمی که بر آتش سپندم   سوزد جگر کباب اخگر
از فیل تو صورتیست گردون   و ز اسپ تو سیرتیست صرصر
با سرعت آن زمانه کندست   با هیکل این سپهر لاغر
آنرا لقب از شتاب محسوس   و ین را نسب از وقار مضمر
زان کوه گران شود بسیماب   زین باد صبا بر آورد پر

وله ایضاً

ای دست معالي از تو عالي   دست تو همیشه باد زین دست
در قلزم دولت تو گردون   هردم بامیدی افگند شست
انجا که روا رو تو آنجاست   پستست بلندي مکان پست
یک غنچۀ آفتاب نه شگفت   با خاک در تو تا نپیوست
کی بود که تیغ زر نگارت   رنگ رخ آفتاب نشکست
بر یاد کف تو بود و باشد   برق طمعي که جست اگر جست
من بنده که در کف زمانم   چون شیشه بدست شوخ بد مست
آهم چو زبانۀ سنانت   پهلوی ستاره سر بسر هست

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

از پای فتادم و عجب نیست   لطف تو اگر بگیردم دست
تا ملک بگوید و ملک نیز   کز لطف فلان فلان ز غم رست
هستي تو نیستی مبیناد   تا هستي هست و نیستي هست

ولہ ایضاً

دلا ازان لب میگون چه در سبو داري
که آه در جگر و گریه در گلو داري
مرا بداغ گریبان چاک به بخش
بدیگری ده اگر مرهم و رفو داري
تو ای گل از چمن کیستي نمیدانم
که رنگ و بوی نداري و رنگ و بو داري
تبسمي کن تا من بمیرم و برهم
که این کرامت داري و جنگجو داري
مرا محبت در لجهای خون افگند
برو برو که تو باري کنار جو داري

ولہ ایضاً

هرگز ای دل بجز افسوس فراغت نخوري
نفسی نیست که صد نشتر حسرت نخوري
روی زردت نشود سرخ ز جام هوسی
کز کف سفله‌وشی سیلی منت نخوري
با خمار غم و درد سر اندوه بساز
کز کف بخت عتابي مي راحت نخوري

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

وله

مرا عشق کسی دیوانه دارد   فسون نرگس افسانه دارد
بغایت آشنایم با تو لیکن   محبتها مرا بیگانه دارد

وله

نه مرد دانش دینی نه مرد دنیائی
بهیچ چیز نمانی عجب تماشائی
عتابی از سخن خود بجادوئی مثل است
کجا رسید نگه کن حدیث دانائی

وله

همین نه از تو دل دردمند میسوزد
ز بیم زلف تو افعی سپند میسوزد

سر من رای المشهور بسامره

از ابنیهٔ معتصم عباسی است - باعث آنکه چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید اهانت بسیار از ایشان باهل بغداد رسید - روزی جمعی سر راه بروی گرفته گفتند یا ابا اسحق از شهر ما بیرون رو والا با تو حرب کنیم - معتصم پرسید که بکدام استطاعت محاربه خواهید نمود - گفتند در دل شب بانگشتان درشت و دلهای ریش و خلیفه از شنیدن این سخن متاثر گشته در موضع قاطول شهری بساخت و سر من رأی نام نهاد - یعنی هر کس آنرا ببیند مسرور گردد تا بتدریج بسامره اشتهار یافت - و در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر بوده - و از جملهٔ عماراتش یکی مسجدی بوده در غایت وسعت و رفعت و حوضی از یک پارچه سنگ درمیان مسجد ترتیب داده بودند که قطرش

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بیست و سه گز و ارتفاعش هفت گز و ضخامتش نیم گز بوده - و در جنب آن مسجد مناری بر آورده بودند بطول صد و هشتاد ذرع که از زمان آدم تا آن دم شبهش از مکمن قوت بحیز فعل نیامده بود - و در روات ثقات وارد نشده اما الحال بقدر دیهی باقي مانده - و مزار فیض آثار امام علي نقي و ولد امجدش امام حسن عسکري سلام الله علیهما در سامره امروز مطاف طوایف خاص و عام انام است - دولتشاه در تذکرهٔ خود آورده که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد به سامره رفته مشاهده نمود که اهل شیعه در شبهای جمعه اسپی بر در غاری که امام منتظر صاحب الزمان در آنجا غایب شده نگاه میدارند که هرگاه ظهور نمایند بران سوار شوند - سلطان سنجر آن اسپ را آورده در سرکار خود نگاه داشت و گفت این اسپ نزد من امانت است که هرگاه امام ظهور کند بنده حاضر سازد و آن سوء ادب بروی نیک نیامده در همان زودي غزّان بروي مستولی شده مقید و محبوسش ساختند - و معتصم ثامن خلفای عباسیه است و هشت فتح در ایام او بوقوع پیوسته - و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده - و در زمان جهانباني هشت قصر بنا نموده - و هشت پسر و هشت هزار دینار و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی باز مانده - و بنابرین جهات او را خلیفه مثمن میگفته اند - و هیبت و شجاعت موفور داشته - و قوتش بغایتی بوده که دو گوسفند را بدو دست خود نگاه میداشته تا سلخ میکرده اند - و از مردمش کسی که بنظر آمده

خیر النساج

است که بشیخ محمد بن اسمعیل موسوم بوده - در نفحات از جعفر خلدی نقل است که خیر نساج را پرسیدم که ترا چرا نساج گویند - گفت

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

با خداوند سبحانه عهد کرده بودم که هرگز رطب نخورم - روزی نفس برمن غالب شده یک رطب بخوردم - ناگاه شخصی بمن نگریسته گفت ای خیر ای گریز پا و اینچنین بوده که او را غلامی بوده خیر نام که از وی گریخته بوده و شبه وی بر من افتاده - پس مردمان گرد آمدند و گفتند والله این غلام تست - و من از سخن ایشان حیران مانده دانستم که بچه گرفتار شده ام - پس مرا بجائی برد که غلامان وی بافندگی میکردند - گفت ای غلام پس کار رو و کاری که پیش ازین میکردی میکن - و من پای خود را در کارگاه جولاهگی آویختم و کرپاس می بافتم - چنانکه گوئی سالها این کار کرده بودم - چهار ماه باوی بماندم - شبی برخاستم و وضو تازه کرده در سجده افتادم و گفتم خداوندا دیگر باز نگردم بآنچه کردم - چون بامداد شد شبه آن غلام از من برفت - و من بصورت اصلی باز گشتم - وفاتش در قزوین در دویست و شصت و شش دست داده - و عمرش صد و بیست سال بوده - از سخنان اوست که خوف و بیم تازیانهٔ خدا ست مر بندگان را *

مداین

از شهرهای معروف عراق عربست - ابتداء طهمورث پیشدادی همت بر بنای آن گماشته گرداباد خواند - اما جمشید باتمام رسانید - و ازینکه معظم ترین مداین سبعه بوده مداین خوانده اند - و شش دیگر قادسیه و رومیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان بوده - و هر هفت شهر امروز خرابست - و مداین سالها دار الملک سلاطین اکاسره بوده - و انوشیروان در آنجا ایوانی ساخته بود که ازان عالیتر عمارت از گچ و آجر ساخته نشده - و آن عمارت تا زمان ابو جعفر دوانیقی راسخ و پایدار بوده - چون شروع در ساختن شهر بغداد کرد اراده نمود که آنرا خراب گرداند و بمصالح ان بغداد را

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بسازد - چون بوزیر خود سلیمان بن خالد مشورت کرد وزیر خلیفه را مانع آمد و گفت این کار مکن که بروزگاران باز گویند که پادشاهی مادام که شهری را خراب نکرد شهری نتوانست ساخت - خلیفه آنرا مسموع نداشت و گفت ترا هنوز دل بگبری میکشد - نمیخواهي که آثار گبران خراب شود - و در خرابي آن شروع نمود - چون دید که آنچه ازان حاصل ه میشود بخرج مخرب و اجره نقل وفا نمیکند خواست که دست ازان باز دارد وزیرش باز مانع آمده گفت چون شروع در خرابي آن کردهٔ باید که تمام آنرا خراب کني تا مردم نگویند که آنچه بادشاهي بساخت بادشاهي نتوانست خراب کرد - و مزار سلمان فارسي در مداني ایوان کسری واقع است *

بابل

از مداین سبعه است و درمیان عراق واقع شده همچنانکه عراق درمیان جهان واقع شده - ابتداء قینان[1] بن انوش بن شیث بن آدم همت بر آباداني آن گماشت - و پس ازان طهمورث بتجدید عمارت کرد - و نمرود نیز سالها در آن شهر بسر برد - و بعد ازو ضحاک دار الملک گردانیده - و قلعه در وی بنا کرد موسوم بکنگ دژ که الحال اثر آن باقیست و پس از وی خراب شده کرت دیگر سکندر عمارت کرد - و الحال باز خرابست - و از توابع حلّه است - و در حین معموری دوازده فرسنگ عرض آباداني آنشهر بوده - و دوازده هزار قصر داشته - و درانجا چاهی است که بنام دانیال خوانند - گویند هاروت و ماروت در آن چاه مقید اند - آورده اند که حجاج در زمان ایالت خود مجاهد نامي را فرستاد تا حقیقت آن معامله را معلوم گرداند - از مجاهد نقل است که با شخصی که دلیل

---

1 MSS. : قیبال ; cf. Nuz., 37; Ṭab., I, 155.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بود بدان چاه در آمدیم - ایشان را دیدیم هریک بر مثال کوهی سرنگون آویخته و بندهای آهن بر پای ایشان نهاده - گفتم الله اکبر - چون این بشنیدند اضطراب عظیم در ایشان پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بندها را پاره سازند - در عجایب المخلوقات آورده که مداین در ازمنهٔ سابقه هفت حصن داشته - و در حصن اول خانهٔ بوده که صورت ربع مسکون را در آن کشیده بودند و آبها و جویها دران پدید کرده - هرگاه که اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی آب ایشانرا در نهر دیگر افگندندی بطاعت باز آمدندی و در حصن دوم حوضی بود عظیم که مردم هر قبیله دران شراب ریختی و هریک از آن خویش خوردی که در دیگر نیامیختی - و در حصن سیوم طبلی تعبیه کرده بودند معلق که احوال صحت و موت بیمار ازان مفهوم شدی - اگر آن طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی والا فلا و در حصن چهارم آئینه از آهن ترتیب داده بودند که حال غایب ازان پدید آمدی که مرده است یا زنده - و در حصن پنجم مرغابی ساخته بودند از مس که اگر جاسوسی درون رفتی آوازی از آن مرغ بر آمدی - و در حصن ششم دو قاضی بودند بر آب نشسته - دو کس که بدعوی آنجا رفتی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی - و در حصن هفتم درختی از مس کرده بودند و برو کنجشکان بسیار تعبیه کرده بودند - هرچند که آدمی زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار مرد - و اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب بماندندی *

بصره

شهری معمور است - در حبیب السیر نقل است که خلیفه ثانی عتبه غزوان را که یکی از اصحاب پیغمبر آخر الزمان بود بجانب ابله فرستاد تا دران ناحیه بلدهٔ بنا کند که من بعد میان بادشاه عجم و ملک هند طریق

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

آمد شد مسدود گردد - و از یکدیگر استمداد نتوانند خواست - و عتبه در هفدهم هجري شهری بدا نهاد موسوم ببصره چه اطراف و جوانبش سنگلاخ بوده و عرب ان نوع جائی را بصره گویند - و شط العرب بر کنار بصره واقع شده و در شبانه روزي دو مرتبه مد و جزر یافته اطراف بصره را از باغ[1] سقی کند - و اطرافش ازین سبب همیشه خرم و سرسبز باشد - و درمیان اعراب بني خالد که در حوالي بصره اقامت دارند اسپان نیک بهم میرسند - و نوعی پرورش دهند که اگر یکهفته آب نخورند اثر تشنگي ازیشان محسوس نشود - در طبقات محمود شاهي آمده که در شصت و نه هجري به بصره سه روز طاعون اتفاق افتاد که هر روز کما بیش هفتاد هزار کس متوفی گشتند - منجمله هفتاد کس از اولاد انس بن مالک بودند - و بعضی گفته اند که این سخن غرابتی دارد - اما بیست هزار عروس هلاک گشتند - و در روز چهارم شش مرد و یک زن در کسوت حیات ماندند الحکم لله الواحد القهار - صاحب گزیده آورده که چون معاویه دمشق را دار الملک ساخت بصره را بزیاد بن امیه داد و گفت که در آنجا شرایط سیاست بتقدیم رساند - چه بصره از سبب دزدان و مفسدان نا ایمن بود - و زیاد چون به بصره رسید فرمود تا منادي کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید و هرکرا بینند بکشند - در شب اول یکهزار و هشتصد آدمي را بقتل آوردند - و در شب دوم چهار صد و در شب سیوم سي کس - بعد ازان کسی را زهره نبود که شب پای از خانه بیرون نهد - تا شبی اعرابي را گرفتند - او گفت من دیروز بدین شهر آمده ام و منادي را نشنیده ام - زیاد گفت اگرچه راست میگوید اما گذاشتن موجب خلل سیاست است - او را نیز بکشت - بعد ازان فرمود که شب

---

1 K adds: وزرع .

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

در دکاکین نبندند هرچه برند من جواب گویم و در مدت حکومت او به بصره کس در دکاکین نیارست بستن - وحوش و کلاب بشهر در آمده در دکانها خرابي میکردند - بدان جهت رسم چق کشیدن پیدا شد - از امیر مومنان سلام الله علیه نقل است که زمینی بآسمان دور تر از زمین بصره نیست - و از همه شهرها زود تر خراب شود - و میسان [1] که مهبط ابلیس است از مضافات بصره است و همچنین تربت صحابه در آن دیار بسیار است - مثل طلحه و زبیر و انس وغیره - و مردم نیک ازان شهر بسیار برخاسته اند که بنابر اطالت ببعضی ازان اختصار مینماید *

خواجه حسن بصري

از نیکان زمان بوده - در تذکرة الاولیا آمده که مادر او مولای ام سلمه بود - گویا در حین طفلي از کوزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم آب خورده - و چون حضرت بران واقف گشته فرموده که چندانکه حسن آب خورده علم من بدو سرایت خواهد کرد - و همیشه ام سلمه گفتي بار الٰها او را امام و مقتدای خلق گردان تا چنان شد که صد و سي تن را از صحابه دریافت و هفتاد بدّری را ملازمت نمود و از همه کمال حاصل کرد - اما پیر و مقتدای وی امیر المومنین علي بوده سلام الله علیه و خرقه ازان حضرت داشته - گویند هرگاه دعا کردي حبیب عجمي دامن برداشتي و گفتي که اجابت همي بینم - از سخنان اوست که گوسپند از مردم آگاه تر است از آنکه یک شبان چندی از ایشانرا از چرا کردن باز آرد و مردم را چندین سخن خدای از مراد باز ندارد - و هم مر او راست که مسکین فرزند آدم راضي شده بسرائی که حلال آن حسابست و حرام آن عذاب - روزی

[1] MSS : میشان ; C : مسان .

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بجماعتی بگذشت - دید که میخندند - گفت عجب از کسانی دارم که میخندند و حقیقت کار خود نمیدانند - و گفت هرچه بنده بر مادر و پدر نفقه کند آنرا حساب بود مگر طعام که پیش مهمان نهد *

حبیب عجمي

ریاضات و کرامات کامل داشته - و عجمي ازان گفتندي که او قرآن ندانستي - روزی حسن وقت نماز شام بدر صومعهٔ حبیب آمد و خواست که اقتدا بدو کند - شنید که الحمد را الهمد میخواند گفت نماز در پی او درست نباشد - و تنها نماز گذارد همان شب حق تعالی را بخواب دید - گفت بار الٰها رضای تو در چه چیز است - ندا آمد که رضای ما دریافته بودي اگر اقتدا بحبیب مینمودي - و آن نماز بهتر از تمام عبادات تو خواست بود - اما تو قدر آن ندانستي و سقم عبارت ترا از صحت نیت باز داشت -

ما برون را ننگریم و قال را　　ما درون را بنگریم و حال را

آورده اند که یکروز کسان حجاج حسن را طلب میکردند حسن در صومعهٔ حبیب پنهان شد - آنجماعت همان ساعت رسیده از حبیب پرسیدند که حسن را دیدي - گفت آری درین صومعه رفت هرچند در صومعه گردیدند او را نیافتند - از حسن نقل است که هفت بار دست بر من نهادند و مرا ندیدند - و پس از رفتن ایشان حسن بیرون آمده گفت ای حبیب حق استادي نگاه نداشتي که مرا بدیشان نشان دادی - حبیب گفت ای استاد بسبب راست گفتن من خلاص شدي که اگر دروغ میگفتم هر دو گرفتار میگشتیم - حسن گفت چه خواندي - گفت ده بار آیة الکرسي و ده بار آمن الرسول و ده بار سورهٔ اخلاص و گفتم بار خدایا حسن را بتو سپردم *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

مالک دینار

با حسن بصری و حبیب عجمی معاصر بوده - گویند چون به آیة إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ[1] رسیدی زار زار بگریستی و گفتی که اگر نه از کتاب خدای بودی هرگز نخواندمی - یعنی ترا می پرستم و خود نفس می پرستم و از تو یاری میخواهم و بدر سلطان میروم و از هر کس شکر و شکایت میکنم - گفتند چونی گفت نان خدا میخورم و فرمان شیطان می برم - امام یافعی در تاریخ خود از ابو القاسم بن خلف اندلسی نقل میکند که روزی شخصی نزد مالک آمد و گفت یا ابا یحیی دعا کن در حق ضعیفه که چهار سال است که حامله است و حالا بمحنت زائیدن گرفتاری دارد - مالک دست بدعا برآورده گفت اللهم هذه المرأة ان کان في بطنها جاريةً فابدلها غلامًا فانک[2] ما تشاء و عندک ام الکتاب - بعد از ساعتی دیدیم که آن مرد باز آمد و بر گردن او پسری چهار ساله بوده که دندان داشت *

عتبه ابن الغلام

مقبول خاص و عام بوده - و خرقه از خواجه حسن داشته - گویند که او هرسال قدری جو بدست خود کشتی و آرد آنرا بآب تر کرده بآفتاب نهادی تا خشک شدی - و هفته یکبار ازان بخوردی - و گفتی از کرام الکاتبین شرم دارم که هفته یکمرتبه بیش بمتوضا روم *

رابعه العدویه

مخدرهٔ خدر خاص و مستورهٔ ستر اخلاص بوده - نقل است که پدر

---

1 *Qur.*, I.

2 K reads تفعل; other MSS. omit; cf. Yāf., I, 270; فانک تمحو ما تشاء و تثبت.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

رابعه بسیار فقیر و بیچیز بوده - چنانچه در شب ولادت رابعه یک قطره روغن نداشت که نافش بدان چرب کند - و چون غیر از رابعه سه دختر دیگر داشته و رابعه چهارم ایشان بوده از آن سبب او را رابعه نام کردند - پس عیالش آواز داد که ای مرد بفلان همسایه رو و قطرهٔ چند روغن خواه تا چراغ در گیرم چون او عهد داشت که هرگز از هیچ مخلوق چیزی نخواهد هرآئینه بیرون آمد و دست بدر همسایه نهاد و باز آمد که در باز نمیکنند - و در آن اندوه پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بخواب دید گفت غمگین مباش که هفتاد هزار امت در شفاعت دختر تو خواهند بود باید که صباح پیش امیر بصره چیزی بنویسی بدان نشان که هر شب آدینه چهار صد بار بر من صلوات میفرستادی و درین شب آدینه فراموش کردی کفارت آن چهار صد دینار بدین شخص ده - و چون از خواب برخاست آن خط بدست حاجبی بامیر فرستاد - امیر فی الفور چهار صد دینار روان ساخت تا هرچه بایست بخریدند - و پس از چندگاه مادر و پدرش بمردند و خواهران متفرق شدند و رابعه بدست شخصی افتاده بشش درهمش بفروختند و او همه روز روزه میداشت و شب تا صباح در خدمت خدای برپای می ایستاد تا یکشب خواجهٔ وی از روزن خانه در نگریست دید که رابعه در مناجات حق مشغول است و قندیلی از بالای سر او آویخته است که همه خانه از نور آن روشن گردیده - خواجه بر خود بلرزید و صباح او را بنواخت و آزاد کرد و او بخدمت خواجه حسن رفته توبه کرد و پس ازان صومعه بگرفت و عبادت کرد تا یافت آنچه یافت *

نقل است که وقتی بمکه میرفت - درمیان راه کعبه را دید که باستقبال او آمده - گویند که ابراهیم ادهم در عرض چهارده سال بکعبه رسید ازانکه در هر مصلی جای دو رکعت نماز میگذارد چون بمقصد رسید خانه

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

را ندید گفت آه چه حادثه است مگر چشم را خللی رسیده - هاتفی آواز داد که چشم ترا خلل نرسیده که کعبه باستقبال ضعیفه رفته - چون رابعه را بدید گفت این چه شور است که در جهان افگندهٔ - گفت شور تو در جهان انداختهٔ که در عرض چهارده سال این راه طی کردهٔ - فرقی که هست اینست که تو در نماز قطع کردهٔ و من در نیاز *

نقل است که شبی خواجه حسن با چندی بدیدن رابعه رفتند - چراغ نداشت و دل ایشان روشنائي میخواست - رابعه سر انگشت را بدهن زده فف کرد - آنشب تا روز انگشت او چون چراغ مي افروخت - گفتند حضرت پروردگار را دوست مي داري گفت دارم گفتند شیطان را دشمن داري گفت نه گفتند چرا گفت از محبت رحمان پروای عداوت شیطان ندارم - از سخنان اوست که اگر صبر مردی بودي کریم بودي - وقتی چهار درم سیم بیکی داد که مرا گلیمی بخر که برهنه ام - آن مرد رفت و باز آمد که چه رنگ بخرم گفت چون رنگ درمیان آمد بمن ده و آن سیم بستد و در دجله انداخت *

حارث بن اسد المحاسبي

عالم بعلوم ظاهر و باطن بوده و تصانیف نیک ازو انتشار یافته - و در مروت و سخاوت بخشي تمام داشته - و محاسبي ازان گفتندي که در محاسبه مبالغتی تمام بکار میبرده - و یکی از عنایات حق تعالی در بارهٔ او این بوده که چون دست بطعام شبهه‌دار بردي رگ انگشتهای او کشیده شدي چنانچه فرمان او نبردندي - از سخنان اوست که خدای را باش والا خود را مباش *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ابو الحسن الحُصري

شاگرد شبلي بوده - و شبلي بغير او شاگردی نداشته - وی گفته که سحرگاهی مناجات کردم و گفتم الٰهي از من راضي هستي که من از تو راضيم - ندا آمد که ای کذاب اگر تو از ما راضي بودي رضای ما طلب نکردي *

ابو سعيد مهلب بن ابي صفره

در زمان عبد الملک مروان از جانب حجاج چند وقت حاکم عراقين بود - و بعد ازان بايالت خراسان مامور گرديده - در سال هشتاد و هشت در يکی از مضافات مرو فوت نمود - گويند قرب سيصد نفر از اولاد او بدولت رسيدند و در خراسان الحال جمعی از اولاد او هستند که ايشان را مهالبه گويند و ابو محمد مهلبي که وزير با نام بوده از نسل اوست - و عمرو مزيقياء که مهلب بدوازده پشت بدو ميرسد از اعيان زمان بوده - در مناظرة الانسان آمده که او را ازانجهت مزيقياء ميگفتند که هر روز دو جامه زربفت مي پوشيد و شبانگاه آنرا از غايت عجب و تکبر پاره ميساختند يا ميسوختند تا جامهٔ که ببدن او رسيده ببدن ديگری نرسد گويند اکراد از نسل اويند چه وی را پسری بوده کرد نام از پدر قهر کرده بولايت عراق رفته و درانجا اقامت نموده و پدر عمرو مزيقياء را که عامر نام داشته از بسياري جود و عطا بباران تشبيه کرده ماء السماء لقب کرده بودند - بهر تقدير بعد از فوت مهلب ولد ارشدش يزيد بر وسادهٔ حکومت نشست - و حجاج چون از منجمي شنيده بود که يزيد نامي بروی مستولي خواهد گرديد در صدد عزل و قتل او گشت - چون مکرراً شکايت حجاج از يزيد بعبد الملک رسيد قتيبه بن مسلم را بحکومت خراسان تعيين کرده يزيد را معزول

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ساخت - و حجاج یزید و برادرش را گرفته مقید ساخت - و یزید از محبس حجاج گریخته متوجه رمله شام گردید و سلیمان بن عبد الملک وی را مطمئن ساخته در ظل حمایت خود نگاه داشت و حجاج در روز عریضه بولید بن عبد الملک نوشت که یزید از قید گریخته بسلیمان پیوسته و مبلغها از بیت المال همراه برده - چون ولید سماع نمود که خیانت در بیت المال کرده از روی غضب فرمود تا چیزی بسلیمان نوشتند که او را در ساعت روانهٔ حضور گرداند - چون یزید بر مضمون نوشته انها یافت بسلیمان عرض نمود که، تو مرا نزد امیر المومنین بفرست - مبادا که بسبب من میان شما مهم برنجش و خشونت انجامد - و سلیمان پسر خود را با یزید همراه ساخته در خلاصي وی الحاح موفور بجای آورد - و به پسر خود گفت که چون نزدیک دمشق رسی یزید را زنجیر در گردن نهاده بنظر امیر المومنین در آور - شاید که چون بدین وضع او را ببیند عرق شفقت و مرحمتش در حرکت آید - و چون یزید را با غل و زنجیر در نظر ولید در آورد و در کتابت الحاح و عجز برادر را مطالعه فرمود غضبش تسکین یافته بر یزید ببخشود و حکم کرد تا سلسله از دست و پای او برداشتند - و بعد از آن بحجاج نبشت که من یزید و متعلقان او را بسلیمان بخشیدم - تو نیز ایشان را مزاحمت مرسان - اصمعي گوید که حجاج صد هزار دینار قرار داده بود که هر روز از یزید مي گرفته باشند - و روزی که آن مطلب به حصول نه پیوندد انواع اهانت و آزار بدو رسانند - روزی شاعری بیامد و شعری جهت یزید بگفت - یزید آزار حجاج را بخود قرار داده آن وجه را بشاعر داد - چون خبر بحجاج رسید فرمود که دیگر وی را عذاب نکنند - حافظ ابن عساکر گوید که یزید وقت گریختن شبی بسیاه خانه رسید و بغلام گفت که جهت من اندک شیری حاضر ساز چون بیاشامید هزار درم

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بصاحب شیر عطا کرد - غلام گفت که این جماعت ترا نمی شناسند بچه سبب هزار درم عوض یکدرم میدهی - گفت اگر ایشان مرا نمی شناسند من خود را می شناسم - هم از حافظ مزبور مذکور است که یزید چون حج بگذارد حجامی جهت ستردن موی طلب داشت چون حجام خدمت بجا آورد هزار درم بوی داد - حجام متحیر مانده گفت این هزار درم ببرم و مادر خود را بخرم - یزید گفت که هزار درم دیگر بوی دهید گفت زن من طلاق که اگر بعد ازین حجامی کنم - یزید گفت هزار درم دیگرش دهید - شخصی بیزید گفت که چرا جهت خود خانه نسازی - گفت مرا با خانه چه کار است - چه برای من خانه آماده داشته اند اگر امیرم دار الاماره و اگر معزولم بندیخانه - و پس ازان که سلیمان بن عبد الملک خلیفه گشت یزید را عراقین و خراسان سپرد - و یزید در نود و هشت جرجان و طبرستان و دهستان را فتح کرده مال بسیار بدست آورد - آورده اند که چون بر ایشان دست یافت از خون دشمنان جوی روان کرد و آسیا بران نهاده گندم آس گردانید و نان پخت و چون عمر عبد العزیز خلیفه گشت یزید را از عراق عزل کرده مقید ساخت و تا زمان خلافت او محبوس بوده و بنابر آنکه یزید در ایام حکومت عراق اولاد حجاج را اهانت و آزار بسیار رسانیده بود و یزید بن عبد الملک [1] از شنیدن آن در غضب رفته عهد کرده بود که اگر من بمرتبهٔ خلافت رسم یزید بن مهلب را پاره پاره سازم - چه مادر [2] حجاج در حبالهٔ یزید بن عبد الملک بود و مادر ولید بن یزید بن عبد الملک دختر برادر حجاج بوده هرآئینه در روز خلافت یزید بن عبد الملک [1] یزید بن مهلب از محبس گریخته

---

1 MSS. : یزید بن ولید ; cf. Khalk., 826

2 Read برادرزادی ; see de Sl., tr. Khalk , IV, 190

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

جمعی کثیر از آل مهلب بوی همراه گشتند - و بصره را متصرف گردیدند - و یزید برادر خود مسلمه را بجنگ وی فرستاده در منزل عقر[1] نزدیک بکربلا رزمی صعب روی داده هشت روز جنگ قایم بود - و در روز نهم یزید بن مهلب شکست یافته بقتل رسید - و آل مهلب مفضل برادر یزید را بامیری برداشته بجانب کرمان در حرکت آمدند - و در نواحي سیرجان بین الجانبین مصاف روی داده مفضل کشته گشت - و در زمان دولت بني امیه از آل مهلب دیگر کسی بایالت نرسید تا زمان منصور دوانیقی یزید بن حاتم بن مهلب سرلشکر پنجاه هزار سوار شده بافریقیه رفت و آن دیار را بتصرف آورده قیروان را معسکر ساخت - و دران ولایت روزگار میگذرانید تا فوت نمود *

آورده اند که مسهر[2] تمیمي شاعر قصیده جهت وی گفته بافریقیه رفت و در روزی که قصیده را بگذرانید یزید باهل مجلس گفت که هر که مرا دوست دارد دو درم بدین شاعر دهد - پنجاه هزار نفر با وی بودند صد هزار درم حاضر ساختند و یزید از مال خود پانصد هزار درم اضافه کرده بوی داد - و ایضا شاعري جهت وی شعری گفت یزید خازن را طلبیده پرسید که در خزانه چه مبلغ است گفت از نقره و طلا بیست هزار دینار باشد گفت آن را بشاعر ده و عذر ما بخواه *

ابو بکر محمد بن سیرین

امام معبرین و مقتدای متبحرین بوده و هژده کس از اصحاب بدر و دوازده کس از سایر صحابه را دریافته بود - و سی پسر داشته - و در باب

1 MSS.: بمقر.

2 MSS.: مشتهر and مستشهر; cf. Khalk., 829, de Sl. IV, 215.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

تعبیر خواب حکایت غریبه از وی نقل نموده‌اند - چنانچه شخصی نزد وی آمد و گفت در واقعه دیدم که روغن را درمیان زیتون میریزم گفت ترا جاریه هست گفت هست گفت تحقیق نمای که آن مادر تو نباشد - چون تفحص نموده چنان بود که او گفته بود - و ایضاً مردی بیامد و گفت در واقعه مشاهده میکنم که از صراحی که دو سوراخ دارد آب میخورم یک سوراخ آن آب شیرین دارد و دیگری آب تلخ - ابن سیرین گفت از خدای بترس که بر خواهر خود میروی و واقعه همچنان بوده است - نقل است که زنی پیش وی آمد و گفت در خواب دیدم که سنور یعنی گربه سر خود در شکم شوهر من در آورده و چیزی از شکم او بیرون آورد و بخورد - ابن سیرین جواب داد که امشب در دکان شوهر تو دزدی در آید و سیصد و شانزده درم بدزدد - پس هم دران شب دزدی بدکان شوهر وی در آمد و آن مبلغ ببرد - وی را گفتند که این تعبیر از کجا معلوم کردی گفت سنور در تعبیر دزد باشد و عدد سیصد و شانزده را از حساب جمل استخراج کردم که حروف سنور سی صد و شانزده است - مردی نزد وی آمد و گفت که امشب در خواب دیدم که مردی را هر دو دست بریدند و مردی دیگر را بر دار کردند - گفت امروز امیر این شهر معزول شود و دیگری بجای او نصب گردد و همچنان شد - و ایضاً شخصی نزد وی آمد و گفت چهل خرما در خواب دیدم که بیافته ام - گفت فردا ترا همانجا چهل چوب بزنند و همچنان شد - سال دیگر همان شخص آمد و گفت که امشب در واقعه دیدم که بر در سرای سلطان چهل خرما یافتم گفت چهل هزار درم یابی - گفت پار سال تعبیر این خواب بگونهٔ دیگر بود جواب داد که پار سال خرما بر درخت نبود تاویل آن چوب بود - امسال خرما بر درخت است تعبیر این چنین باشد - نقل است که شخصی بیامد و گفت در

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

خواب دیدم که زمین با من سخن میگوید گفت اجل تو نزدیک رسیده بعد از یک هفته آن مرد از دنیا برفت - آورده اند که بیماری نزد وی آمد و گفت که در خواب شخصی بمن گفت که اگر شفا میخواهی لا و لا بخور - ابن سیرین گفت که آن زیتون است که خدای تعالی میفرماید لا شرقیه و لا غربیه[1] - نقل است که یکی از صلحا نزد وی آمد و گفت در خواب دیدم که کبوتری سپید بر کنگرهٔ مسجد مدینه نشسته است - ناگاه بازی پیدا شده آن کبوتر را بربود - ابن سیرین گفت که حجاج دختر عبد الله بن جعفر طیار را تزویج کند - گفتند بچه دلیل این حکم راندی گفت کبوتر زن است و سپیدی حسن اوست و کنگره بزرگی اوست - امروز در مدینه هیچ زنی خوبتر و بزرگتر از دختر عبد الله نیافتم - و در باز تامل کردم سلطان ظالم یافتم و از سلاطین هیچ کس ظالم تر از حجاج نیافتم - نقل است که عورتی نزد ابن سیرین آمد و گفت در خواب دیدم که ماه بثریا آمد و منادی از پس من ندا کرد برو نزد ابن سیرین واقعهٔ خود را بیان کن - چون ابن سیرین این سخن بشنید رنگش متغیر شده بر خود بلرزید - خواهرش پرسید که چه شد ترا جواب داد که از خواب این زن گمان می برم که بعد از هفت روز دیگر خواهم مرد و چنانچه بر زبانش گذشته بود بوقوع انجامید *

یحیی بن یعمر العدوانی النحوی

در سلک قراء بصره انتظام داشته - و بصحبت عبد الله عباس و عبد الله عمر و بعضی دیگر از صحابه رسیده - و چندگاه بقضای بلدهٔ مرو اشتغال داشته - در مناظرة الانسان آمده که وی شیعی مذهب بوده و همواره

---

[1] Qur., XXIV, 35.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

فضیلت اهل بیت میگفته - از عاصم قاری حکایت میکنند که حجاج بن یوسف را خبر رسانیدند که در خراسان مردی است یحیی نام که حسن و حسین را از ذریت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگوید - حجاج بقتیبة بن مسلم نوشت تا یحیی را بفرستد - چون چشم حجاج بر یحیی افتاد از روی اعراض گفت که تو حسین را از ذریت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میشماری و حال آنکه ذریت از جانب پسر می باشد نه از جانب دختر یحیی گفت که اگر مرا از جان امان دهی وجه بگویم - حجاج گفت امان است بگو - یحیی گفت حق جل و علا در کتاب کریم میفرماید که وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحاً هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّاءَ وَيَحْيَى وَعِيسَى الآية[1] - چون عیسی که پدر نداشت ذریت ابراهیم علیه السلام بود حسین چرا ذریت پیغمبر نباشد - حجاج سکوت اختیار کرده بعد از ساعتی گفت که من این آیت بسیار خوانده‌ام اما این معنی در دل من نگذشت - پس ازان از وی پرسید که مولد تو کجا است گفت بصره - باز از منشأ استفسار نمود گفت از خراسان بعد ازان بقتیبة نوشت که چون این نوشته بتو رسد یحیی را ازان ولایت اخراج کن و بدو گفت که اگر بعد از سه روز ترا در اینجا بیابم بقتل رسانم *

ابو عبد الله مالک بن انس

علم از ربیعه و قراءت از نافع و حدیث از زهری کسب کرده - و هرگاه حدیث روایت کردی وضو ساختی و جامهٔ پاک در پوشیدی و بمتانت و وقار بر کرسی نشسته حدیث گفتی - و هرگز در راه یا ایستاده حدیث

---

[1] Qur., VI, 84-5.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

روایت نکردي و با آنکه ضعف و شیخوخیت در وی اثر کرده بود همواره در مدینه پیاده تردد کردي - و گفتي در شهری که جسد مطهر آنحضرت در زمین باشد من چون سوار شوم و مالک درازقد سفیدپوست بزرگ تارک اصلع بوده و لباسهای فاخره میپوشیده و تراشیدن شارب را مکروه میشمرده - و بعضی وی را استاد شافعي میدانند *

آورده اند که بجعفر بن سلیمان بن علي برادرزادهٔ منصور دوانیقی رسانیدند که مالک بیعت شما را مکروه میشمارد - جعفر او را طلب داشته فرمود تا هفتاد تازیانه بر بدن برهنه‌اش زدند - و چندان اهانت بوی رسانیدند که شانه‌اش از جای بر آمد - و مالک سه سال در شکم مادر بوده و در نود و پنج متولد شده - و در هشتاد سالگي فوت نموده *

خلیل بن احمد

امام علم نحو و واضع عروض بوده - و او عروض را پنج دایره بپانزده بحر اخراج کرد - اخفش یک بحر بران زیادت کرد و آن بحر مجتث است - گویند خلیل در کعبه از خدای تعالی دعا خواست تا او را علمی روزي کند که پیش از وی کسی را نبوده باشد - او را علم عروض روزي گشت و او این علم را نه از کسی بگرفت و نه بر مثال کسی رفت بلکه از پیش دکان صفاران میرفت و ضرب مطرقهٔ ایشان بر طشت میدید ازانجا اختراع کرد - و او مردی صالح و عابد و عاقل و قانع بود - و خلیل اول کسی است که جمیع حروف تهجي را در یک بیت جمع کرد - و او بغایت صاحب ذکا و کیاست میزیست - و قوت دراکه‌اش عظیم قوي افتاده بود - آورده اند که مردی بود که داروی چشم ساختي و دران فن مهارت تمام داشتي - چون او بمرد کسی معلوم نکرد که آن دوا چه بود - خلیل پرسید که شاید

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

کتابی نوشته باشد - گفتند تفحص نمودیم در هیچ جا نوشته نیست - گفت ظرفهایی که دران ادویه می نهاد پیش من آورید - و خلیل آن ظرفها را بوئیده بقوت شامه آن ادویه را بیرون آورد تا پانزده ادویه بگفت - و آن دارو یکجا جمع کرد و دارو بساخت - بعد از مدتی نسخهٔ بخط آن حکیم یافتند در آن شانزده دارو نوشته بود مگر یکی از [1] ادویه که فکروی بدانجا نرسیده بود - آخر در سنه سبعین و مایهٔ بهار حیاتش بخزان ممات مبدل شد *

ابو فَیْد [2] مورج بن عمرو [3] سدوسی

در سلک دانشمندان زمان انتظام داشته - از اخفش منقول است که از تلامذهٔ خلیل نضر بن شمیل و سیبویه و مورج ثقه بوده اند - اما مورج در بعضی چیزها بریشان غلبه میکرده - از مصنفات مورج یکی کتاب الانواء [4] است و دیگری کتاب غریب القرآن و ایضاً کتاب جماهیر [5] قبایل و کتاب المعاني در یک جلد - فوتش در صد و نود و پنج بوده *

ایاس بن معاویه

باصناف فضایل نفساني و انواع کمالات انساني موصوف بوده - قضای بصره عمرها بدو تعلق میداشته - روزی با بعضی از نزدیکان خود گفت که دوش بخواب دیدم که من و پدر من هریک بر اسپی سواریم و باهم میرانیم و هیچ یک از ما دو کس را مسابقت نیست - تعبیر این رویا

---

1 MSS. : یک ادویه.

2 MSS. : فیل.

3 MSS. : عمر.

4 MSS. : الانوار.

5 MSS. : جواهر.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

آنست که ایام عمر من با زمان حیات پدرم برابر خواهد بود - و در همان شب که عمر وی با عمر پدرش موافق افتاد ایاس غسلی بجای آورده عبادت مینمود تا در گذشت و این واقعه در سال صد و بیست و یک هجري بوده *

ابو محمد يحيى بن مبارك المعروف باليزيدي

در قراءت و حدیث و نحو و لغت از تلامذهٔ ابو عمرو [1] بن علاء قاري بصري بوده - و ازینکه یزید بن منصور خال مهدي عباسی را درس میگفته بیزیدی منسوب گشته - و پس ازان هارون الرشید وی را طلب داشته مامون را بوی سپرد تا علم آموزد - و او دران وقت با کسائي در یک مجلس مي نشست چه کسائي استاد امین بن رشید بود - و ابو محمد مذهب اعتزال داشته - و کتاب بسیار تصنیف کرده - مثل کتاب النوادر و کتاب المقصور و الممدود و کتاب النقط [2] و الشکل - وقتی نزد خلیل بن احمد رفت دید که بر وسادهٔ تکیه زده - چون ابو محمد را بدید در برابر خود جای داد - ابو محمد ازان بهم بر آمده گفت جای مولانا از آمدن ما تنگ شد - خلیل گفت هر جا دو دوست بنشینند جای تنگ نباشد اما دو دشمن را تمام روی جهان تنگ است - فوتش در دویست و دو بوده *

ابو علي محمد بن مستنير [3] نحوي المعروف بقطرب

در علم ادبیه از تلامذهٔ سیبویه بوده و بتدریج از ایمهٔ عصر گشته - تصانیف نیک از وی شهرت یافت مثل کتاب معاني القرآن و کتاب

---

1 MSS.: عمر ; see *inf.*, ١٦٣, 14.

2 MSS.: النطق.

3 MSS.: يحيى ; M omits.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

القوافی و کتاب الاشتقاق و کتاب الاصوات و کتاب الصفات و کتاب الاضداد و کتاب العلل [1] و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق الفرس وغیر ذلک - فوتش در دویست و شش بوده *

ابو الحسن نضر [2] بن شمیل المازني

در حدیث و فقه و نحو سرآمد علمای زمان بوده - در تاریخ یافعي مسطور است که نضر بن شمیل جهت قلت دخل مضطر شده روی توجه بخراسان نهاد - دران وقت سه هزار کس از علمای آن دیار بمشایعت او روان گشته بودند چون نضر در منزلی نزول نمود روی به آنجماعت آورده گفت ای اهل بصره والله که مفارقت شما بر من دشوار است و اگر من در روزی یک کیلجه باقلا درین ولایت مي یافتم طریق مهاجرت اختیار نمیکردم - و هیچکس ازان جمع کثیر را آن قدرت نبود که متعهد آن مؤنت قلیل شده او را باز گرداند و نضر بخراسان شتافته در مرو مقیم گشت و او را اموال بسیار جمع آمد - فوتش بمرو در سنه دویست و سه [3] دست داده سالی که امام واجب الاحترام ابو الحسن علي بن موسی الرضا علیهم السلام بریاض دار السلام انتقال فرموده اند *

ابو بکر محمد بن حسن بن [4] درید

بسی پشت بیعرب بن قحطان مي پیوندد - و او در علم لغت و ادب و شعر امام عصر بوده و بعضی ویرا در شعر و لغت دوم خلیل بن احمد

1 MSS. : العمل.

2 MSS. : نصیر.

3 M : شصت و سه ; other MSS. ۶۳

4 MSS. omit

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

گرفته اند - نخست در بصره نزد ابو حاتم سجستاني کسب کمال نمود - و بعد ازان سیاحت آغاز نهاده قرب دوازده سال از متبحران عراق و خراسان و مصر و شام اخذ علم فرمود و پس ازان بفارس رفته ملازمت پسران میکائیل [1] را ملازم گرفت - و بتدریج کارش عالي گشته وزارت فارس بوی قرار گرفت - و هم دران اوان قصیده مقصوره را بنام عبد الله بن میکائیل [1] انشا نموده هزار دینار صله یافت - و بسیاری از فضلا بران شرح نوشتند - و ایضاً باشارهٔ وی کتاب الجمهره را تالیف نمود - و در هنگام شیخوخیت استعفا از ملازمت خواسته در بغداد روزگار میگذرانید تا در سیصد و بیست و یک فوت نمود - و هم دران روز ابو هاشم عبد السلام معتزلي سر در نقاب تراب کشید و مردم فریاد میکردند که امروز علم لغت و کلام بمرد *

ابو عبیده نحوي

بسیار دریده‌دهن و بدزبان و یاوه‌درا بوده - و هیچکس نبود که از وی تیری نخورده و زخمی بر نداشته -

هر که ناگه گذشتی از پیشش   زدی از طعنه بر جگر نیشش

روزی قصد ملازمت موسی بن عبد الرحمن هلالي نمود - موسی چون بر احوال او نیک اطلاع داشت بغلامان و خدمتگاران سفارش نمود که با وی در کمال حرمت و عزت سلوک نمایند و رعایت احوال او بسیار کنند - قضارا در وقت آش کشیدن چند قطرهٔ آب شوربا بر دامن او ریخت موسی ازان بهم برآمده معذرت را گفت خاطر جمع دارند که در عوض ده قبا خدمت کرده خواهد شد - ابو عبیده گفت باکی نیست چه آش شما چندان چربی نداشت که ازان نقصانی بجامهٔ اینجانب رسد - و موسی

---

[1] MSS., except M, : میکال.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

سکوت اختیار کرده بلا و نعم لب نکشود - گویند از بسکه ایذای او بوضیع و شریف رسیده بود در روز فوت او هیچکس بر جنازه‌اش حاضر نشد - اما فضیلت ابو عبیده بمرتبهٔ بوده که قریب دویست کتاب تصنیف کرده بود *

ابو العینا محمد بن القاسم

از ظرفای زمان بوده و طیبتهای نیک داشته - روزی بوزیر عصر در آمده گفت چون دیر آمدی گفت ازانکه مرکب مرا دزد برده وزیر گفت چگونه دزد برد گفت من همراه دزد نبودم که بدانم - روزی مردی براهی ایستاده بود ابو العینا گفت تو کیستی گفت مردی‌ام از بنی آدم گفت مرحبا خدای ترا دیر داراد که گمان من بود که این نسل منقطع شده باشد الحمد لله که هنوز چیزی باقیست - روزی در مجلس وزیر عصر ذکر برامکه و احسان ایشان میگذشت وزیر گفت این مقدمات واقعی نیست بلکه شعرا و ارباب تاریخ گزاف چندی درهم بافته اند - گفت ایشان خود رفته اند و اگر گزاف می بود می بایست جهت شما که در حیاتید میگفتند - و ایضاً در خدمت وزیر نشسته بشخصی سرگوشی میگفت وزیر گفت که باز بهم چه دروغ میسازید گفت مدح شما میگوییم - و او در ایام جوانی نابینا شد و چهل سال در کوری روزگار گذرانید - وقتی متوکل قصری ساخته بود و درانجا جشنی ترتیب داده ابو العینا را طلب داشت چون بمجلس در آمد گفت چه گوئی در حق این عمارت جواب داد که مردم خانه در دنیا کنند و تو دنیا در خانهٔ خود ساختهٔ متوکل را خوش آمده تکلیف ملازمت فرمود - ابو العینا گفت که هرکه در مجلس تو می آید می باید که خدمت تو نماید و من از دیدار معیوبم و محتاجم بدینکه دیگری خدمت من کند - چگونه خدمت تو توانم کرد *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ابو محمد قاسم بن علي حرامي[1] حريري

در نظم و نثر یگانهٔ روزگار بوده - از پسرش ابو القاسم عبد الله منقولست که باعث بر نوشتن مقامات آن بود که روزی پدرم در محلت بني حرام نشسته بود مردی در رسید در غایت فصاحت و بلاغت چنانچه اهل مجلس را از محاورهٔ او حیرت دست داد چون کنیتش ابو زید بود پدرم مقامهٔ حرامیه را که چهل و هشتم است ترتیب داده بابو زید منسوب گردانید خبر ان بشرف الدین انوشیروان بن خالد وزیر مسترشد رسید - او را خوش آمد فرمود تا پنجاه مقامات این چنین مرتب کند - اما صاحب مناظرة الانسان آورده که در سال ششصد و پنجاه مقامات را بخط[2] مصنف یافتم که بر پشت کتاب بخط خود نوشته بود که تصنیف این مقامات بجهت وزیر جلال الدین عمید الدولة ابو علي حسن[3] بن صدقه وزیر مسترشد مکتوب گشت - بهر تقدیر مقامات مشتمل است بر سخنان خوب و عبارات مرغوب از کلام عرب و لغات و امثال و رموز و اسرار - و بعضی بدین اعتقاداند که فصیحی بوده از ولایت مغرب که این مقامات را در بصره نوشته - و بعد از فوت او بدست حریری افتاده آنرا بخود منسوب ساخته چه وقتی که آن مقامات را بگذرانید وزیر از وی التماس نمود که یک مقامه را در حضور بنویسد تا طعن طاعنان را محل نبود - حریری دوات و قلم گرفته در گوشه بنشست و فکر بسیار کرد هیچ فراهم نیامد و ازین سبب خجل گشته ببصره باز آمد و در انجا ده مقامه دیگر بنوشت و بخدمت وزیر فرستاد - و حریری بغایت کریه‌منظر و کوتاه‌قد و بخیل بوده - و با آنکه اموال موفور داشته هیچ وقت طعام لذیذ نخورده و جامهٔ فاخر نپوشیده و همواره موی ریش خود

1 MSS., except B: خرامی.

2 MSS., except K, omit.

3 MSS.: حسین.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

نتف میکرده چون امیر بصره را از نتف کردن وی کراهتی میداده او را ازان مانع آمده تا حدی که وقتی او را زجر نمود و تهدید وعید فرمود - و حریری را ازان منع قرار و آرام برفت و روز و شب در آزار مي بود تا وقتی که امیر را بکلامی خوشدل ساخت - امیر وی را گفت چیزی از من بخواه گفت همین از تو خواهم که از خیال ریش من بگذري و دستم را بران شغل مسلط سازي - امیر بخنده افتاده گفت قبول کردم تو داني و ریش تو - و حریری را بغیر از مقامات چند تالیف دیگر است مثل درّة الغوّاص في اوهام الخواص و ملحة الاعراب و شرح آن - فوتش در پانصد و شانزده هجري بوده *

عباس بن عبد العظیم

که حافظ و تالی کلام ملک علام بوده - و در عصر خود چون آفتاب نسبت بدیگر کواکب بر اقران فایق میزیسته * و

معمر بن راشد الازدي

که در سلک محدثان انتظام داشته و جامع کتاب جامع است * و

ابو عمرو[1] بن علاء

که از جملهٔ قراء سبعه بوده * و

ابو النضر[2] سعید بن ابي عروبة العدوي

که در بصره ابتداء بتدوین علوم مشغولي نموده * و

ابو سعید القطان

که در مدت بیست سال هر شب یک ختم قران کرده و چهل سال

---

1 MSS. : عمر.

2 MSS. : النظر ,نظر ,نطر

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

پیش از زوال در مسجد حاضر شده از جملهٔ فضلای آن دیار بوده اند * و همچنین

ابو الادیان

که هرگاه بحج رفتی از خانهٔ خود احرام بستی * و

ابو الحسن الصبیحی

که قرب سي سال از خلوت خود بیرون نیامد و کس ندیده که او چیز خورده باشد * و

احمد بن وهب

که سالها در مسجد شونیزیه بتوکل نشسته و گفته که هرکه بطلب قوت برخاست نام فقر ازو برخاست * و

ابو عبد الله سالمی

که از خلفای سهل تستری بوده در سلک مشایخ آنشهر انتظام داشته- از [ابو] عبد الله پرسیدند که کسی بچه چیز اولیاء الله را بشناسد گفت بلطافت زبان و حسن اخلاق و تازه‌روئی و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر *

و از مردم آن شهر کسیکه بزبان پارسي شعر گفته

ابو نصر محمد بن حسن

است که از نیکو طبعان آن عصر و زمان بوده - و ازوی شعری که بنظر آمده این ابیات است -

چون دیدم آن دو عارض و آن آبله بروی
گفتم ستـــاره از بر خـورشید مـــاه زد

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

یا دوش جبرئیل ثریا بدست داشت
از ماه چشمش آمد و برروی ماه زد

وله

چون در کف من جام غم انجام آید   از دیدهٔ غمدیدهٔ من جام آید
آن می که مرا ز جام درکام آید   برگردد و هم ز دیده در جام آید

أُبُلَّه

بضم همزه و باء موحده و لام مشدده - شهریست بر چهار فرسخی بصره که از غایت نضارت و خرمی بهشت دنیا گفته اند - و یکی از سلاطین عجم نهری از شط العرب جدا کرده که اطراف أُبُلَّه بسبب آن آب تمام باغ و بوستان و مزارع گردیده - از مردمش کسی که بنظر آمده یکی

ابو دلف قاسم بن عیسی العجلی

است که از داعیان مامون عباسي و پسرش معتصم بوده - و سخاوت و شجاعت موفور داشته و علم موسیقی را نیک میدانسته - کتاب البزاة و الصید و کتاب السلاح و کتاب النزه[1] و کتاب سیاست الملوک از تصنیفات اوست - ابو تمام طائي از مداحان او بوده و بسیاری از شعرا وی را مدح گفته اند - چنانچه در مناظرة الانسان آمده که وقتی بکر بن نطاح[2] بجهت وی دو بیت بگفت و دو صد هزار درم صله یافت -

یا طالبا للکیمیاء و علمه   مدح ابن عیسی الکیمیاء الاعظم
لو لم یکن في الارض الا درهم   و مدحته لأتاک ذاک الدرهم

---

1 Reading of Khalk., 549; MSS.: والنزهة.

2 MSS.: مطاع; cf. Khalk., 549; *Yat. Dahr*, I, 520: see also *Aghānī*, XVII, 153.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

و بکر بدان زر دیهی در کنار نهر اُبلّه خریده پیش ابو دلف آمد و گفت -

بک ابتعت فی نهر الابلة قریة   علیهـــا قصیـر بالرخام مشیـد
الی جنبها اخت لها یعرضونها   و عندک مال للهبـــات عتید

یعنی بمال تو دیهی خریدم و بجنب او خواهر ان قریه را عرض میکنند - ابو دلف گفت اخت آن قریه بچند میدهند گفت بده هزار- پس فرمود که ده هزار درم بدان شاعر دادند- گویند که چون ابو دلف مریض مرض موت گشت از سبب شدت بیماری حاجتمندان را نزد او رفتن میسر نبود - روزی از بیخودی باز آمده از احوال آن جماعت پرسید - گفتند که ده نفر از سادات خراسان چند روز است که آمده اند در بیرون اقامت دارند - ایشانرا پیش خود طلبید و از حاجت آنها پرسید - ایشان تنگی حال خود باز نمودند و گفتند که از خراسان بامید عطای تو آمده‌ایم - خازن را گفت که فلان صندوق را بیار چون بیاورد بیست خریطه که در هر خریطه هزار درم داشت با خرج راه بدان ده کس داد و گفت این مبلغ را خرج خود سازید و خریطها را بخانهای خود برید و باهل خود رسانید - باید که هر کدام نام و نسب خودرا تا علی بن ابی‌طالب و فاطمه علیهما السلام بر کاغذی بنویسید و نیز احوال خود را در پایان نسب بدین نوع مذکور سازید که یا رسول الله ما از تنگی حال مضطر گشته نزد ابو دلف آمدیم - و اوهر یکی را از ما برضای تو دو هزار دینار داد - و چون آن جماعت را رخصت داد فرمود که تا آن کاغذ را در کفن او نهند - از پسر وی مذکور است که در واقعه دیدم که مرا شخصی میگوید که ترا پدرت میطلبد - چون پارهٔ با او راه رفتم مرا بخانهٔ که نهایت وحشت و هیبت را داشت برد و ازان گذشته مرا به غرفه در آورد که دیوارهای آن از آتش بود - پدر خود را دیدم که برهنه سر بزانو گذاشته متفکر بود بعد ازان سر بر

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

آورده از روی استفهام گفت -

ابلغا اهلنا و لا تخف [1] عنهم   ما لقینا فی البرزخ الخناق

پس گفت ای پسر فهم کردی گفتم آری - بعد ازان بجانب من دیده گفت -

فلو کنا اذا متنــا ترکنا   لکان الموت راحة کل حی
و لکنا اذا متنــا بعثنا   و نسأل بعده عن کل شیٔ

وفات ابو دلف در سنه ست و عشرین و مائتین [2] بوده - دلف بضم دال مهمله و فتح لام علم است مر عدل و ضبط را * و دیگری

ابو یعقوب السوسي

است که استاد ابو یعقوب نهرجوری بوده - و در ریاضات و خوارق عادات مشار الیه میزیسته *

بر ضمیر منیر متصدیان امر خبر و مباشران رسم اثر مخفی نماند که چون از شهرهای عراق عرب چندی سمت تبیین پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شروع در دیگر ولایت مینماید - و

عراق عجم

مشترک است میان اقلیم سیوم و چهارم - و اکثر بلادش هوای معتدل دارد - و حدودش بولایت آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و جیلانات پیوسته است - طولش از سفید رود تا یزد صد و شصت فرسنگ و عرض او از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ - و از جمله شهرهای این اقلیم که لایق ایراد را سزد یزد است *

---

[1] MSS.: نخن - *cf.* Khalk., 549.   [2] MSS.: مایه.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

یزد

شهریست در غایت لطافت و نظافت - مسرت با هوایش سرشته و بهجت با خاکش آغشته -

بنام ایزد زهی خاک طربناک
که کار آب خضر آید از ان خاک
چه بهجت بخش جای دلکشایست
چه شوق‌انگیز خاک خوش هوایست
چنان خاکی فرحناکی که دیدست
بدان آب و هوا خاکی که دید ست
چه فیض است آنکه در آن سرزمین است
بهشت ار هست گوئي خود همین است

و هفته سه روز خاص و عام آنشهر و مقام از اناث و ذکور بمسرت و سرور مي پردازند و لوای بهجت و حضور مي افرازند - و اناث آن شهر تمام ملیح و صبیح میباشند -

هر همه نزدیک دل و گرم خون   رفته چو جان در تن مردم درون

و باغات دلفریب و عمارات پر زینت و زیب دران خطه بسیار است خصوص تفت که از جاهای نیک یزد است -

گوئي که بوستان بهشت است بر زمین
رضوان بماه و مشتری آگنده بوستان

و بسیاری از مردم قابل گازرگاه هرات را با تفت سنجیده مقابل نهاده اند اما هر یک را خصایصی است که دیگری را نیست - اول آنکه گازرگاه نزدیک بشهر است - و از سر پل تا آب چکان تا سر پل نعمت‌آباد که ابتدای خیابان گازرگاهست تمام باغست - و دیگر آنکه یکطرف گازرگاه

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

کوهست و سه طرف دیگرش کشاده است - و ارتفاع آن موضع را تا شهر هزار گز دیده اند بر خلاف تفت که از یزد تا آنجا چهار فرسنگ است - و درمیان دو کوه رفیع واقع شده - اما بکثرت عمارات دل‌نشین و باغات بهشت‌آئین ترجیح بر گازرگاه دارد - و رودخانه درمیان تفت واقع شده که اکثر وقت خشک است که اگر آن را آب بودی تفت را در روی زمین شبیه و عدیل نبودی و دو محله بر دو طرف آن رودخانه واقع است که یکی را گرمسیر و دیگریرا سردسیر میگویند و تفاوت آب و هوا میان این دو محله بمثابه ایست که مزروعات محله گرمسیر قریب به بیست روز از محله سردسیر زودتر بحصول می پیوندد - و دیگر از ندرت آن شهر اقمشه و اشربه است و ایضا از فواکه انار است که دانه‌اش غیرت دُر شاهوار است -

نار آتش است و شاخ جواهرشناس وهست
حرصی در آزمودن یاقوت احمرش

و ازین قبیل صفات بسیار دارد که بنابر اطالت ازان در گذشته شروع در مردم آن دیار مینماید *

خطیر الملک ابو منصور

اگرچه از حلیهٔ فضایل نفسانی و کمالات انسانی عاری و عاطل میزیست اما بسبب حسن طالع و مساعدت بخت مدت چهل و پنج سال در خدمت سلاطین صاحب تمکین منصب انشا با اشراف و استیفا بوی متعلق بود - و در زمان دولت سلطان محمد[1] بن ملک شاه بمرتبهٔ وزارت رسید -

جوی طالع ز خروار هنر به

[1] MSS.: محمود; cf. Ath., X, 210, 419.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

امیر شمس الدین و ولد ارشدش امیر رکن الدین

در سلک اشراف و نقبای آن مقام انتظام داشته اند - و در زمان سلاطین موغل صاحب اختیار و اعتبار گشته - آثار بسیار ازیشان در صفحهٔ روزگار بیادگار مانده چه مشهور است که چهار صد و چهل و چهار عمارت از مدارس و خوانق و کاروانسرا در یکروز چهارشنبه که ساعتی سعد بوده بنا نهاده اند - مدرسهٔ شمسیه و مدرسهٔ رکنیه و مدرسهٔ وقت و ساعت و چهار مینار که در اصل شهر یزد واقع است ازانجمله اند - و ایضا از یزد تا تبریز هر کاروانسرای که هست مثل نهگنبد و جوکند و نیستانک و دانک و حاجب وغیر ذلک از اثر آن پدر و پسر است -

نمرد آنکه ماند پس از وی بجای   پل و مسجد و چاه و مهمان‌سرای
و گر رفت و آثار خیرش نماند   نشاید پس از مرگش الحمد خواند

سید غیاث الدین علي

در امر وزارت امیر شاه ابو اسحق اینجو استقلال موفور یافت - اما مقارن حال آفتاب اقبال امیر ابو اسحق بسرحد زوال رسیده بر دست امیر محمد مظفر در هفتصد و پنجاه و دو شهادت یافت - و شاه ابو اسحق بادشاه باستحقاق بوده و در سلک اولاد امیر محمود شاه انتظام داشته - و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان بحکومت شیراز مشغولی داشته - و در زمان دولت ارپا خان بسال هفتصد و سي و شش بقتل رسیده - و دران وقت پسر بزرگترش امیر مسعود شاه در تبریز بود - بعد ازین قضیه بروم رفته بشیخ حسن بزرگ پیوست و شیخ حسن سلطان بخت دختر امیر دمشق خواجه خواهر دلشاد خاتون را بوی داده باتفاق باغی باستی پسر امیر چوبان بدارائی شیرازش فرستاد - و شیرازیان رجوع

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بامیر مسعود شاه نموده باغی باستی را محل و وزنی نمي نهادند هرآینه عرق سبعیتش بحرکت آمده وی را بقتل رسانید - و امیر شیخ ابو اسحق که متوجه تسخیر شبانکاره [1] بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و باغی باستی را از شهر اخراج فرموده خطبه و سکه بنام خود کرد - و قرب شانزده سال در دولت و اقبال بسر برده -

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

چون امیر محمود [2] شاه ابتداء در شیراز متصدی املاک خاصهٔ سلاطین مغول بوده باینجو شهرت یافته و اینجو بزبان مغولی عبارتست از املاک خاصهٔ بادشاه - ونسب امیر محمود شاه بدینموجب بخواجه عبدالله انصاري مي پیوندد - محمود شاه بن محمد بن فضل الله بن عبد الله بن اسعد بن نصر الله بن محمد بن عبد الله انصاري و نسب خواجه عبد الله [3] بابو ایوب انصاري بدین ترتیب میرسد - عبد الله بن ابي منصور [4] محمد بن ابي معاذ [4] علي بن محمد بن احمد بن علي بن جعفر بن منصور بن مت - و مت از احفاد ابو ایوب انصاري است که صاحب رحل رسول بوده صلوات الله علیه و آله *

صفی الدین

بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم بر همگنان لوای رجحان مي افراشته - و در حضرت ملک طغانشاه قربتی تمام داشته - این ابیات که صورت تحریر مي پذیرد از واردات اوست -

1 MSS. : شبانکاه.   2 A, C, E, M : مسعود.

3 From و نسب occurs only in K.

4 MSS. add بن ; *cf.* Ath., X, 111 ; Ḥab., II, 366.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

چه دردست اینکه عشقش نام کردند — وزو آشوب خاص و عام کردند
هر انچه اندر زمانه درد دل بود — یکی کردند و عشقش نام کردند
بسا توسن‌نمای تند پندار — که بر درگاه عشقش رام کردند
بیک ساغر ازان میخانه ما را — چنین سرمست و بی‌آرام کردند

ولە

نه یکی روز ز وصل تو نشان یافته ام — نه یکی شب ز فراق تو امان یافته ام
نظری کردی روزی بمن سوخته‌دل — هرچه دارم من بیچاره ازان یافته ام

سراج الدین

شاعری بوده که سراج قلوب همگنان از نکتهای دلفریب او ضیا و روشنی می پذیرفته - و در شاعری بین الهمگنان ثقه میزیسته - چون شعر از وی کم بنظر رسیده هر آینه دو بیت نوشته آمد -

بروزگار ستم پی شکایتی که مرا ست
بروزگار دراز ار کنم نیاید راست
چه سعیها بهنر برده ام خصوص بشعر
کزان هنر همه اکنون نتیجه رنج و عنا است

سید جلال عضد

از وزیرزادگان آل مظفر بوده - اما وی استعفا از ملازمت خواسته طایر همت خود را در هوای تحصیل کمال طیران داده لوای عافیت می افراشت و همواره بر وسادهٔ بی‌تکلفی متکی بوده با شعرا و اهل علم صحبت میداشت - شعرش اگرچه مدون است اما متداول نیست - بنابر رسم و قاعده بیتی چند از وی نوشته آمد -

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

عهد ما مشکن و برباد مده خاکی چند
آتشی در زده انگار بخاشاکی چند
ما چو غنچه همه دلتنگ و تو چون باد صبا
شادمان میگذری بر سر غمناکی چند

وله

تیری کزان دو غمزهٔ پرفن برون جهد — تنها نه از دلم که ز آهن برون جهد
هر ساعتی بموج دگرگون در اوفتم — از سیل دیده ام که ز دامن برون جهد
هر صبح و شام کلّه به بندد بر آسمان — این دود آه من که ز روزن برون جهد
جان پرورد نسیم که از زلف او وزد — چون باد صبحدم که ز گلشن برون جهد

وله

بدستی دل بدستی سنگ دارم — که با دل من فراوان جنگ دارم
سرت با من بیک بالین کی آید — که بستر خاک و بالین سنگ دارم
اگر سر میرود نگذارم از دست — من این داماں که اندر چنگ دارم

مولانا شرف الدین علي

در عصر خود اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود - روشن‌بیان و تیززبان و بلندقدر مجلس‌فروز و انجمن‌آرای و سرفراز و او همیشه بقلم لطایف‌رقم مولفات بدایع‌آثار بر صحیفهٔ روزگار تحریر مینموده - ازانجمله یکی کتاب بلاغت‌ایاب ظفرنامه است که در فن تاریخ بلطافت آن در فارسي نسخهٔ مکتوب نگشته و آن کتاب بوسیلهٔ اهتمام میرزا ابراهیم سلطان ابن میرزا شاهرخ در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمایة باتمام رسیده چنانچه کلام صنّف فی شیراز بحساب جمل ازان سال خبر میدهد - و حلل مطرز و منتخب آن در فن معمّا و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج بلاغت‌نظام اوست - و او را

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

اشعار آبدار از قسم مثنوي و غزل و رباعي بسيار است - بنابر اختصار بدين چند بيت اكتفا نموده شد -

صوفي مباش منكر رندان مى‌پرست
كاندر پياله پرتوى از روى دوست هست
شيخ است و صد هزار تعلق ز نيك و بد
پيوسته در ذخيره كه اين بيش و آن كمست
وين طرفه‌تر كه مردم كوته‌نظر كنند
آنرا خطاب فاسق و اين را خداپرست

قاضي كمال الدين مير حسين

در سلك افاضل علماى عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشته - از جملهٔ مولفاتش يكى شرح ديوان معجز نشان حضرت امير مومنان است سلام الله عليه - و ايضاً بر كافيه و هدايهٔ حكمت و طوالع و شمسيه حواشي دقيقه در عقد انشا كشيده و گاهى زبان را بشهد شعر مي آلوده - چنانچه اين دو بيت كه از روى طيبت گفته -

اگر سلطان بنزد من فرستد   كه بفرست از براى من اساسى
سر قاضي ميبد را فرستم   كه باشد طبل‌بازى با قطاسى

در شرح ديوان از شيخ محى الدين آورده كه افراد جمعى اند كه قطب در ايشان تصرف نتواند كرد و عدد ايشان طاق باشد - و قطب كه اورا غوث هم گويند يك شخص بود كه محل نظر حق تعالى است و امامان دو شخص اند يكى بر يمين غوث و نظر او بر عالم ملكوت است و اورا عبد الرب گويند - و يكى بر يسار غوث و نظر او بعالم ملك است و اورا عبد الملك گويند و عبد الملك افضل است از عبد الرب - و اوتاد چهار اند در چهار ركن عالم - و ابدال هفت شخص اند و مقرر است كه ايشان در هر روز از روزهاى

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ماه در کدام جهت اند - چون کسی را حاجتی باشد رو بجانبی کند که ایشان در آنجانب اند و بگوید که السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح المقدسة اغیثوني بغوثة و انظروني بنظرة و اعینوني بعونة و نجباء هشت شخص اند که مشغولند بحمل اثقال خلایق - و نقباء دوازده شخص اند که مطاع اند بر اسرار نفوس - و بدلاء هم دوازده اند - و رجبیین [1] چهل شخص اند - اما شیخ کمال الدین عبد الرزاق گوید که نجباء چهل اند و نقباء سیصد - و ملامتیه قومی اند که نگذارند که مردم ایشانرا بلباس ولایت بشناسند -

بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهي
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب‌جاهی
اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهي
با گدایان در میکده ای سالک راه
با ادب باش گر از سرّ خدا آگاهي

امیر نظام الدین عبد الباقي

در سلک احفاد ولایت‌مرتبت هدایت‌منزلت شاه نعمت الله ولی انتظام داشته بدینموجب که نوشته مي شود - امیر نظام الدین عبد الباقي ابن شاه صفی الدین ابن امیر غیاث الدین ابن شاه نعمت الله - چون مولد و منشاء شاه نعمت الله بتحقیق نپیوسته هرآینه مجملی از احوال وی که در یزد متولد گشته و در تفت مدفون است مذکور میسازد -

---

1 Conjectural reading; MSS. uncertain—A, E: واحسین ; M: وراحسین : B, K: ورحسن ; C: ابدال.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

امیر نظام الدین عبد الباقي ابتداء بمنصب صدارت شاه اسمعیل ماضي مامور گشته بین الاقران ممتاز و مستثنی گردید - و بنابر وفور اعتقادی که امیر نجم ثاني را بدان سلسلهٔ علیّه بود در حین عزیمت ماوراء النهر آنجناب را بنیابت خویش تعین فرمود - و پس از فوت وی میر مزبور در امر وکالت مستقل گشته روز بروز کوکب جاه و جلالش صفت ارتفاع میپذیرفت تا در جنگ چالدران شربت شهادت چشید -

تنومند را قدر چندان بود   که در خانهٔ کالبد جان بود

سید نعیم الدین نعمت الله ثاني ابن امیر نظام الدین عبد الباقي

مرجع اشراف طبقات انساني بوده - ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده‌آثارش باحیاء سنن آباء بزرگوار مصروف - خسرو ایران شاه طهماسپ صفوی آنجناب را بر اقران رجحان داده همشیرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش در آورد - و وی در غایت جاه و جلال و عزت و اقبال روزگار میگذرانید تا در همدان ندای ارجعی را اجابت نمود - صاحب تاریخ الفی آورده که متروکات وی زیاده بر چهل لک روپیهٔ هندوستان بوده که درمیان ولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه‌اش پری پیکر خانم قسمت شد -

بزرگی کزو نام نیکو بماند   توان گفت با اهل دل کو بماند

امیر غیاث الدین محمد میر میران ابن سید نعیم الدین نعمت الله ثاني

از صنادید صاحب سعادات ایرانست - و امروز بر وسادهٔ جاه و جلال

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

و شوکت و اقبال تکیه زده جای آبا و اجداد را بمشاعل بزرگی روشن دارد - و در تکمیل اسباب سعادات و رعایت تکلفات از قسم خورش و پوشش و احداث باغات و ساختن عمارات و دیگر مقدمات عدیم المثل و منقطع النظیر است - چه شرح رفعت شان وی ارفع ازانست که بنان بیان باظهار آن تواند پرداخت یا ماشطهٔ مدحت در برابر لآلی اوصاف او تواند در آمد -

در ثنایش هر انچه اندیشم   سیرتش گویدم که من بیشم

شاه غیاث الدین عبد العلي

از اولاد امجاد امیر طاهر الدین محمد شهید است که در بم کرمان می بوده و شاه عبد العلي بواسطهٔ سلامت نفس نوعی با خاص و عام آنشهر اشنائی نموده که جمله غاشیهٔ محبتش بر دوش و حلقهٔ ارادتش در گوش دارند -

مردمی کن که مردمی کردن   مرد آزاد را کند بنده

و گاهی بنابر امتحان طبع متوجه بشعر گفتن میگردد و این نوع ابیات میگوید -

نیک و بد دیده‌ام از مردم عالم بیحد   از بدان نیک نمی آید و از نیکان بد

و تاریخ فوت شاه طهماسپ را دوازده امام یافته چه لفظ امام هشتاد و دو است و دوازده هشتاد و دو از مطلب که نهصد و هشتاد و چهار است خبر میدهد -

مولانا شرف الدین علی بافقي

در سلک فضلای زمان انتظام داشته و در غایت عزت و احترام روزگار میگذرانیده - اشعارش اکثر قصاید است که مزین بنام نامی شاه طهماسپ صفوی گردانیده - آنچه نوشته میشود ازانجمله است -

ز عنبرین خط او بر بیاض صفحهٔ ماه
نوشت کلک قضا شرح ثمّ وجه الله[1]

[1] Qur., II. 109.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بقدر طول زمان گر زمین پذیرد عرض
ترا هنوز کمست از برای عرض سپاه
ظفر برون نرود از شمار لشکر تو
بدان صفت که شش از شصت و پنج از پنجاه
حسود جاه ترا با کمال پستی طبع
فگنده است بچاه عمیق بخت سیاه
که آفتاب اگر بگذرد به تحت الارض
نمایدش بنظر همچنانکه آب از چاه
ز بسکه خاک‌نشینان آستان ترا
بلند ساخته ایزد اساس مسندگاه
بزیر طارم عالي اساس چرخ برین
گهی که راست نشینند کج نهند کلاه

وقتی خسرو ایران شاه طهماسپ بوی سخنی میگفته و او از گراني گوش بدان واقف نشده بعد ازان که بدان اطلاع یافته بدیهه این دو بیت گفته -

از گراني صدف نشد گوشم　　قول شه را که بود در ثمین
جای آن بود کز گراني گوش　　پای تا سر فرو روم بزمین

وله

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش
که ناگه بوی او گیرد گل و غیری کند بویش

وله

بباد فنا داده ام خاک خود را　　که نبود ز من هیچکس را غباری

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

مولانا عبد الله

پیوسته بقلم گوهرنگار نقش تالیف و تصنیف بر لوح روزگار می نگاشت - و در میدان درس و افاده لوای سبقت بر امثال و اقران می افراشت - از جمله تالیفاتش دو حاشیه است - یکی بر مختصر معاني و دیگری بر حاشیهٔ خطائي - و مهارتش در فنون علم فقه بغایتي بوده که میگفته که اگر متوجه بدان علم گردم بتوفیق الله تعالی برهان و دلایل عقلی بر مسایل فقهي گفته چندان علم فقه را مدلل سازم که مجال چون و چرا نماند *

مولانا محمد شوقي

از اقارب مولانا شرف الدین علي مخدوم است - و سالها صاحب رتق و فتق سرکار جناب حقایق و معارف آگاه شاه نور الدین نعمت الله ثاني بوده لوای وکالت و نیابت می افراشت - و گاهي بنابر جودت طبع همت بر نظم نیز میگماشت - این دو رباعي بین الجمهور از وی مشهور است -

خواهم که بکام خویش ای مِهرگُسل   در زلف دلآویز تو آویزم دل
چین در سر زلف دلکشت نگذارم   تا هیچ دلی درو نگیرد منزل

دیگر

تا در دهنم دُر است و در بوقم باد   میگایم و می خایم و هستم دلشاد
چون باد ز بوق رفت و دندان افتاد   گر زن جلبي جان طلبد خواهم داد

مولانا محمد

بجودت طبع و سرعت فهم و طلاقت لسان از فحول روزگار بوده - در نهصد و هشتاد بهند آمده در غایت اعتبار روزگار میگذرانید - تا در نهصد و هشتاد و هشت رخت بعالم سرمد کشید *

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

کسوتي

از ممر شعربافي همت بر کسب معیشت میگماشته و شعرش جمله محلی بهزل و طرفگي بوده - آنچه مطرز بطراز تحریر میگردد ازان جمله است -

شاه باقي که سرور ما دور — گستیش چون غلاف سرما دور
با سری همچو طاس و هیأت ریش — گل برش گفته‌ام چه زیبا دور
جامه گلگون محمد شوقي — همچو خاتون خویش رعنا دور
بنده ام چاقشور پایش را — همچو کیرم همیشه بر پا دور
هرکه بیند سبیل آقا شمس — گوز در کون او مهیا دور
بر در خانه‌اش مگس نپرد — هر زمان گوید این نه غوغا دور

شوقي

از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده - از زمانی که گل غفلت در چمن جهالتش شگفتن آغاز نموده تا هنگامی که یاسمن مایوسي از عارض ندامتش سر بر زده قدم در کوی عاشقی داشته و اندیشه بر ملاقات گلرخان جفاپیشه میگماشته -

نداند عاشق بیدل قناعت — فزاید حرص او ساعت بساعت
دو دم نبود بیک مطلوبش آرام — بهر دم در طلب برتر نهد گام
چو یابد بوی گل خواهد که بیند — چو بیند روی گل خواهد که چیند

این دو رباعي بین الجمهور ازو مشهور است -

شوقي غم عشق دلستانی داري — گر پیر شدی غم جواني داري
شمشیر کشیده قصد جانها دارد — خود را برسان تو نیز جاني داري

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

دیگر

شوقی غم دوست را بعالم ندهی — با هرکه نه اوست شرح این غم ندهی
مرغ غم او بحیله شد با ما رام — زنهار که مرغ رام را رم ندهی

مولانا مومن[1] حسین

از مستعدان زمان خود است - و شیوه‌اش دوری از اهل روزگار و موانست با دانایان روزگار است چندانی که با عام بیگانه است با خاص آشناست - و سالهاست تا در یزد بر متکای بیتکلفی تکیه زده روزگاری مهنا وعافیتی مهیا دارد -

هرکه از عقل رنگ دارد و بوی — بسته اوست همچو دستنبوی

آنچه صورت ایراد می پذیرد از واردات اوست -

نتوان بخدا رسید از علم و کتاب — حجت نبود راه باقلیم صواب
در وادی معرفت براهین حکیم — چون جاده‌هاست در چراگاه دواب

وله

دل چیست میان‌سینه سوزی وتفی — جان چیست خدنگ آرزو را هدفی
القصه پیء هلاک ما بسته صفی — مرگ از طرفی و زندگی از طرفی

وله

شبها که فراق بر دلم داغ نه است — گویم که بقبله روی امید به است
سجاده ز خونابهٔ حسرت سازم — تسبیح ز غصه‌ها که در دل گره است

وله

در صحبت دل وثاقم از ناله پر است — جانم ز تب و لبم ز تبخاله پر است
از دیدهٔ خونبار که چشمش مرساد — دامان و کنارم از گل و لاله پر است

---

1 A, C, E: محمد; cf. Ethé, *Cat.*, 388, No. 140.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

مولانا وحشی

بلطف طبع ناظم خوشگوئی است - لآلی آبدار مثنویش زینت قلادهٔ فصاحتست و فراید شاهوار غزلش تمایم بازوی بلاغت -

نور معنی در سواد شعر اوست   چون سحر در زلف عنبربار شب

و مولانا هیچ وقت بی زمزمهٔ دردی و سوزی نبوده و پیوسته عشقی بر مزاجش غالب میگشته -

یابد چو خضر عمر ابد تشنهٔ که کرد
ز آبحیات عشق لب خشک خویش تر
از دست روزگار لگدکوب میخورد
بیعشق هرکه میبرد ایام خود بسر

مولانا معین جوینی در نگارستان آورده که عاری بودن از لباس عشق و عاطل زیستن از پیرایهٔ محبت نشان جفای طبیعت است -

آتش نور کبریا عشق است   آتش خرمن ریا عشق است
عشق جام تو و شراب تو بس   عاشقی محنت و عذاب تو بس

این ابیات که بلا فاصله از قصیده و غزل نوشته میشود مراوراست -

ای فلک چند ز بیداد تو بینم آزار
من خود آزرده دلم بادل خویشم بگذار
از جفا گر غرضت ریختن خون منست
پا کشیدم ز جهان تیغ بکش دست مدار
گشت بر عکس هرآن نقش مرادی که زدم
جرم بازنده چه باشد چو بد افتاد قمار
گر فلک مرهم کافور کند کافی نیست
بس که این سینه ز الماس نجومست فگار

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

سنگ باران شدم از دست غم دهر و هنوز
بخت سرگشته ام از خواب نگردد بیدار
چند باشم ز غم و غصهٔ ایام صبور
چند گیرم بسر کوچهٔ اندوه قرار
میروم دادزنان بر در دارای زمان
آنکه بر مقصد او دور فلک راست مدار

ولهٔ ایضاً

تا مقصد عشاق ره دور و دراز است
یکمنزل ازان بادیه این عشق مجاز است
در عشق اگر بادیهٔ چند کني طی
داني که درین ره چه نشیب و چه فرازاست
وحشي تو برون ماندهٔ از سعي کم خویش
ورنه در مقصود بروی همه باز است

وله

المنّة لله که ندارم زر و سیمي
کز بخل خسیسي شوم از حرص لئیمي
گر روح غذا گیرد ازین باده که ما راست
صد سال توان زیست بتحریک نسیمي

وله

خود رنجم و خود صلح کنم عادتم اینست
یک روز تحمل نکنم طاقتم این است
بر خنجر الماس نهادم ز تو پهلو
آسوده دلا تکیه گه راحتم این است

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

وله

ما اجنبي ز قاعدهٔ کار عالمیم
بیهوده گرد کوچه و بازار عالمیم
ما مردمان خانه بدوشیم و خوش‌نشین
نه زان گروه خانه نگهدار عالمیم
جک کردني چو نقطهٔ سهویم از ورق
ما خال عیب صفحهٔ رخسار عالمیم

وله

باده گو تا خرد این دعوی بیجا ببرد
بیخودی آید و ننگ خودی از ما ببرد
شاخ خشکیم بما سردی عالم چکند
پیش ما برگ و بری نیست که سرما ببرد

وله

الوداع ای سر که ما را مي برد سودای عشق
بر سر راهي که هرکس رفت آنجا سر ندید
سوخت پاکم آنچنان حرمان عالم سوز او
کز تنم آنکو اثر میجست خاکستر ندید

خواجه غیاث الدین نقشبند

پیشواي هنرمندان و مقدم شعربافان است و گاه گاه لطف طبع وی را باعث مي آید که شعری میگفته باشد و اکثر منظوماتش در هزل و طیبت است چنانچه صورت تحریر میپذیرد -

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ای قلتبان ز میم ملامت مپیچ سر
انگشت کیر را چو نهادی بکاف کس
خواری و مفلسی و زبونی و قیل و قال
یکسر نهاده دست قضا در شگاف کس

ولہ

نجس اهل خراسان طاهر　　شام غسّال و سحر نبّاش است
در سر خوان کسان صدر نشین　　در بُن کاسه ولی فراش است
هر کجا دستهٔ قاشق جنبد　　زن جلب همچو مگس در آش است

مولانا شمس

شمس فلک هنر و عطارد آسمان کمال بوده و طریق مصاحبت و رموز مجالست را نیک میدانسته - این دو رباعي که ثبت مي افتد اثر قریحت اوست -

دل گفت بیار رفته جز جان نرسد　　جان رفت ولی بیار آسان نرسد
اکنون تن خسته برجناح سفر است　　ترسم که بجان رسد بجانان نرسد

دیگر

ای دل بی یار ناتواني بس نیست　　ای چشم فگار خونفشانی بس نیست
عمریست که یار رفت و جان با او رفت　　هان ای تن زار زندگاني بس نیست

مولانا آگهي

بغایت ندیم شیوه و خوش محاوره بوده - این قطعه بین الجمهور ازو مشهور است -

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

در جهان ده چیز دشوار است نزد آگهي
کز تصور کردن آن میشود کس بیحضور
زهد فاسق ناز عاشق بذل ممسک هزل رذل
عشوهٔ محبوب بد شکل و نظر بازي کور
لحن صوت بی اصولان بحث علم ابلهان
میهمانیی بتقلید و گدائیی بزور

میر محمد باقر

با فضیلت مکنت تمام داشته - واحیاناً بنابر امتحان طبع شعري میگفته - از انجمله است -

امشب که بلا برین ستمکش بارد
از دیده همه شراب بیغش بارد
من گریه ندیده ام بدین بوالعجبي
کز دیده بجای آب آتش بارد

عشرتی

در شاعري بساحري مشهور بوده و در صناعت سخن چون سامري مذکور - این دو بیت از منظومات اوست -

دوستان در بوستان چون عزم مي خوردن کنید
اول از یاران دور افتاده یاد من کنید

وله

کجاست قابل داغ غمت دل همه کس
گلیست آنکه نمیروید از گل همه کس

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

الفتي

علم ریاضي را نیک میدانسته - و با خان زمان بسر میبرده - هزار روپیه جایزهٔ این بیت گرفته -

مشت خاشاکیم و داریم آتش همراه خویش
دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش

نجدی

از مردم هموار آن دیار است - چون بصحبتش نرسیده حقیقتش معلوم نگشته - این ابیات از واردات اوست -

در من ز بس که آتش هجر تو کرده کار
دارم دلی که دوزخ ازو هست یک شرار
طوفان هجر برده بجائي سفینه ام
کز من هزار ساله بود راه تا کنار
هر حسرتی که راه بجائي نمیبرد
در کوچهٔ فراق بمن میشود دو چار
شادي طلاق دادهٔ صد سالهٔ من است
با او مرا چه نسبت و اورا بمن چه کار

وله

رفتی تو و جان بستهٔ زنجیر بلا ماند
حسرت گرهي چند شد و در دل ما ماند

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

مولانا اميني

با وفور خبط فکری در غایت تازگي و اندیشه در نهایت راستي داشته - چنانچه ازین ابیات مستفاد میگردد -

هرگاه ز توسنت برم نام   آغاز شود ردیف انجام
از غیرت کاسهٔ سم او   جم برسر خویش بشکند جام
همچون دل بیقرار عاشق   در خواب ندیده روی آرام

مولانا زماني

شعری دارد در غایت رواني - شیخ محمد زرگر این رباعي در حق ی گفته -

اشعار زمانی در مکنون باشد   وصفش ز قیاس عقل بیرون باشد
قانون فصاحتست لطفش در شعر   پیچیدن آن گرفت قانون باشد

این چند بیت زماني را ست -

گر خاک پای مردم صاحب نظر شوی
در چشم روزگار چو نور بصر شوی
روزی رسي بدولت آزادی ای پسر
کز بندگان حلقه بگوش پدر شوی
گرچه بخوبي تو ملایک نمي رسند
میکوش جان من که ازان خوبتر شوی

ولهٗ

الا ای در وطن با عشرت و نوش   مبادا از غریبانت فراموش
ازو یک گل بدست کس نیاید   مگر باغ بهشتست آن بر و دوش
بیا یکشب براه ما بر افروز   چراغ زندگاني زان بناگوش

5160

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

مولانا حسن علي

در غايت همواری و بيتكلفی است و بنابر جودت طبع شعری میگوید - ازانجمله است -

غم هجران آن سرو قبا پوش ‏ ‏ ‏ گرفته چون قبا تنگم در آغوش
زمانه با مراد من چنانست ‏ ‏ ‏ که غم با شادماني زهر با نوش
زمانه پر صدای کوس رحلت ‏ ‏ ‏ ولی ما را زغفلت پنبه در گوش

محمد باقر

تتبع پارهٔ از متداولات کرده - شعری نیز مي گوید - ازانجمله است -

پیوستن دوستان بهم آسانست ‏ ‏ ‏ دشوار جدائیست و آخر آنست
شیرینی وصل را نمیدارم دوست ‏ ‏ ‏ از غایت تلخئی که در هجرانست

بر دانشوران کشور شعور مستور نخواهد بود که از مضافات خراسان دو طبس است - یکي مسینان[1] و دیگری گیلکي - طبس مسینان[1] داخل اقلیم چهارم است و در تحت قاین اظهاری بدان کرده خواهد شد - و طبس گیلکي چون داخل این اقلیم است و در جوار یزد واقع است واجب نمود که درین وقت ازان ذکر کرده بعد ازان شروع در دیگر شهر و ولایت نماید *

طبس گیلکي[2]

شهری کوچک است و حصاری در غایت حصانت و استواری دارد - چون احوال وخصوصیات آنشهر معلوم نشده هر آینه شروع در مردمش مینماید - آنچه بنظر آمده این دو نفر است که صورت تحریر میپذیرد -

---

1 : MSS. : مسینا ; cf. *Nuz.* , 145-6 ; *L. E. Cal.*, 362.

2 : MSS. : گیلک ; cf. *L. E. Cal.*, 360.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

شمس الدین محمد بن عبد الکریم

عظیم ذکي و فهیم بوده - آنچه او پرداختی خواطر و اذهان بسیاری بکنه نکتهٔ آن نرسیدی و طبایع مستقیم در پیش قریحت او معوج بماندی دیوانش متداول است - آنچه نوشته مي شود برگی ازان گل و جزوی ازان کل است -

هر دل که سوی عرصهٔ تحقیق راه یافت
در سایهٔ سرادق عزت پناه یافت
چون رخ نهاده روی بجولانگه ظفر
آن کز خرد پیاده و از روح شاه یافت
زین خندق گرفته هوا رخش آن جهاند
کز آب چشم خویش بهر سو گیاه یافت
با آفتاب سبز قبا دست در کمر
آن مفلسی زند که ز همت کلاه یافت
در عشق هر که روی ندارد باشک سرخ
چون خط مهوشان ورق دل سیاه یافت
هر عاشقي که در طرب آمد بیاد دوست
اندیشهٔ مشاهده عین گناه یافت
از نور عشق تقویت دل طلب که گل
پیرایهٔ کمال بتاثیر ماه یافت
هان دل شکسته باش که اوج سریر ملک
یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت
آن قصه خواندهٔ که مسیحا بعون فقر
از آفتاب افسر و از چرخ گاه یافت

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

زان شد بنفشه همنفس زلف دلبران
کز گوشمال حادثه پشت دوتاه یافت
زین بیش همچو سنبله گردن مکش که عقل
در کفهٔ قبول ترا کم زکاه یافت
زین آسیا چه میطلبی توشهٔ حیات
چون روزگار گردش او عمرکاه یافت
رو حضرتی گزین که سلیمان پادشاه
از بندگیش این همه اقبال وجاه یافت
جاه از کسي مخواه که تاج مرصعش
یاقوت پاره از جگر دادخواه یافت
ای واهبي که سالک راه تو خویش را
بر تخت دار ملک فنا پادشاه یافت
بر صدق عشق سینه فروز تو جان ما
باران چشم وصاعقهٔ دل گواه یافت
شخص ضعیف شمس بتاثیر حفظ تو
خود را ز حادثات جهان در پناه یافت
او را چه التفات بود سوی ملک کون
اکنون که ذوق خدمت این بارگاه یافت

در حق یکي از شعرای زمان خود که کرگس نام داشته گفته -

میگفت دوش عقل که صاحبقران شرع
پیوسته جز رعایت کرگس نمي کند
گفتم یکی بهار توانـي مرا نمود
کز فیض خویش تربیت خس نمیکند

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

از عمر خار و مدت گل شد مرا یقین
کایام جز تعهد ناکس نمي کند

وله ایضا

خدایگان شریعت علاء دین خدای
رسول عزم تو از باد تیزتر گذرد
جهان در آرزوی کسب کیمیای شرف
بخاک ساحت فرخندهٔ تو بر گذرد
ز لفظ عذب تو چندان فلک حکایت کرد
که تا بحشر جهان بر سر شکر گذرد
بهر دیار که خصم تو کارزار کند
زمانه بر سر خونابهٔ جگر گذرد
مرا ز فرقت خاک در تو نزدیکست
که روزگار خوش زندگي ز سر گذرد
خجسته رای منیر ترا چه کم گردد
که از گناه یکي تیره روز در گذرد

وله

اي رایت و رای تو همایون چو همای
وی نامه و نام تو رسیده هرجای
گیتي چو سرائی بتو دادست خدای
شاهان جهان ترا غلامان سرای

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب از طبس بآذربایجان شتافته چندگاه در

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

ظل تربیت آن پادشاه گذرانید - و چون ازان مملکت بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسین میرزا منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را برای صواب نمایش تفویض فرمود و مولانا نصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت این رباعی نظم فرمود -

ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش در اوج صدارتی مه بدر قریش
ای صدر قریشی لقب عالي قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش

شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین انتظام دارد *

ابرقوه

سابق داخل فارس بوده والحال تعلق بعراق دارد - در نزهة القلوب آمده که اول آنشهر را در زیر کوهی ساخته بر کوه میگفتند - چون خراب گشت و پس ازان درین زمین که الحال معمور است ساختند بهمان نام خواندند تا بسبب گفتگوی عوام ابرقوه قرار گرفت - گویند که کیکاوس پسر خود سیاوش را در ابرقوه از آتش گذرانید و تل بزرگي که الحال هست همان تل خاکستر سیاوش است - و از جاهای متبرک آن مقام مزار طاوس الحرمین است - در نفحات آمده که او غلام حبشی بوده مر خواجگان جرجان را و کنیتش ابوالخیر است - چون خواجهاش از وی خوارق عادات مشاهده فرمود اورا آزاد ساخت - و او بقصد یکی از مشایخ روی ببغداد آورد - چون بدانجا رسید شیخ مشرف بر موت بود - بعد ازان که سلام کرد جواب داد که و[1] علیک السلام یا ابا الخیر مشتاق بودیم و ترا لقبی است شریف که در حجاز بآن مشرف خواهی شد -

[1] MSS. omit و.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

از عمر خار و مدت گل شد مرا یقین
کایام جز تعهد ناکس نمي کند

وله ایضاً

خدایگان شریعت علاء دین خدای
رسول عزم تو از باد تیزتر گذرد
جهان در آرزوی کسب کیمیای شرف
بخاک ساحت فرخندهٔ تو بر گذرد
ز لفظ عذب تو چندان فلک حکایت کرد
که تا بحشر جهان بر سر شکر گذرد
بهر دیار که خصم تو کارزار کند
زمانه بر سر خونابهٔ جگر گذرد
مرا ز فرقت خاک در تو نزدیکست
که روزگار خوش زندگي ز سر گذرد
خجسته رای منیر ترا چه کم گردد
که از گناه یکي تیره روز در گذرد

وله

اي رایت و رای تو همایون چو همای
وی نامه و نام تو رسیده هرجای
گیتي چو سرائی بتو دادست خدای
شاهان جهان ترا غلامان سرای

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب از طبس بآذربایجان شتافته چندگاه در

ظل تربیت آن پادشاه گذرانید - و چون ازان مملکت بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسین میرزا منصب صدارت و پرسیدن مهم دادخواهان را برای صواب نمایش تفویض فرمود و مولانا نصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت این رباعی نظم فرمود -

ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش — در اوج صدارتی مه بدر قریش
ای صدر قریشی لقب عالی قدر — تاریخ صدارت تو شد صدر قریش

شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات امیر کمال الدین انتظام دارد *

ابرقوه

سابق داخل فارس بوده والحال تعلق بعراق دارد - در نزهة القلوب آمده که اول آنشهر را در زیر کوهی ساخته بر کوه میگفتند - چون خراب گشت و پس ازان درین زمین که الحال معمور است ساختند بهمان نام خواندند تا بسبب گفتگوی عوام ابرقوه قرار گرفت - گویند که کیکاوس پسر خود سیاوش را در ابرقوه از آتش گذرانید و تل بزرگی که الحال هست همان تل خاکستر سیاوش است - و از جاهای متبرک آن مقام مزار طاوس الحرمین است - در نفحات آمده که او غلام حبشی بوده مر خواجگان جرجان را و کنیتش ابوالخیر است - چون خواجه‌اش از وی خوارق عادات مشاهده فرمود او را آزاد ساخت - و او بقصد یکی از مشایخ روی ببغداد آورد - چون بدانجا رسید شیخ مشرف بر موت بود - بعد ازان که سلام کرد جواب داد که و[1] علیک السلام یا ابا الخیر مشتاق بودیم و ترا لقبی است شریف که در حجاز بآن مشرف خواهی شد -

---

1 MSS. omit و.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

و ابوالخیر شصت سال مجاورت حرمین کرد و از هیچکس هیچ چیز طلب نکرد - گفته اند که هرگاه بروضهٔ مقدسهٔ مصطفویه در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی که و[1] علیک السلام یا طاوس الحرمین - و از مردم ابرقوه کسی که زبان بشهد شعر آلوده ساخته یک نفر است -

مولانا عبدی[2]

بلطف طبع و صفای ذهن اتصاف داشته - شاعر شیرین کلام بوده و از حیثیت خوش طبعی و نکته سنجی قدوهٔ اماثل واقران - این ابیات که نوشته میشود از واردات اوست -

شب با مه دلربا نشستیم　　تا ماه نشست ما نشستیم
زلفش کردیم طوق گردن　　تا گردن در بلا نشستیم

وله

میخواستم که بینم تا چون کسی است کافی
کلبی براه دیدم چون بر درش رسیدم
دل گفت باش عبدی شاید که بینی او را
گفتم چه بینم او را کافیست اینکه دیدم

وله

پستیش بین که سر زده از فرقک سرش
هرگه خلیده در کف پاش خارکی

فارس

ولایتی است معمور و آبادان و مملو از نعمتهای فراوان - فارس

---

1 MSS., except B, omit و.

2 MSS., except K, ابدی ; see also Ethé, *Cat.*, 389, No. 155.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

بن اشور[1] بن سام بن نوح همت بر آبادانی آن دیار گماشته - و مردم آنجا را از اصحاب عقول کامله دانند و رای ایشانرا در تدبیر امور راجح شمارند - صاحب مسالک و ممالک آورده که شرقي فارس حدود کرمان است و غربي خوزستان وصفاهان و شمال بیابان و نهری از حدود کرمان و جنوب دریای فارس - و فارس[2] در زمان قدیم پنج کوره داشته که شگرفترین آن اصطخر بوده - مضافات آن را از شصت فرسنگ نوشته اند - الحال نه بلوک است و معظم‌ترین بلوکات شبانکاره است - و دار الملک آن دارابجرد است *

دارابجرد

محلّي است در غایت نزهت و خضرت - در تاریخ بناکتي مسطور است که دارابجرد بنا کردهٔ رشنین وزیر داراب بن بهمن است - و بعضي را اعتقاد اینست که بهمن همت بر بنای آن گماشته - و در یکي از جبل آن مومیائي بحصول میپیوندد که نهایت نفاست را دارد و این خاصهٔ سلاطین است - و در سالی از بیست مثقال زیاده حاصل نمیشود و تواند بود که کمتر حاصل شود مومیائی دو قسم است معدني و عملي - معدني در دارابجرد و اصطهبانات[3] بهم میرسد - و آن در عهد فریدون پیدا شده باعثش را چنین نوشته اند که روزی یکي از اساورهٔ[4] او کبش کوهي را بتیر زده چون شب بوده در شگاف کوهي متواری شده - اتفاقا ازان شگاف آبي متقاطر بوده چون کبش از آن آب خورده شکستگي او درست گردیده -

1 MSS., Āthār, 155; cf. Ṭab., I, 213: اشوذ; Ath., I, 57, Nuz., 114: ماسور; Guz., 27: اسود.

2 MSS., except K, omit.

3 MSS.: استهبانات.

4 A, K: ساورة; B: ساورات; C: روسائة; the word in the text is conjectural.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

و صباح همان شخص آن کبش را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت را باز نمود - و فریدون پای مرغی را شکسته ازان آب خورانیده نیک شده و بعد ازان در حیز ضبط آورده - عملی آنست که کودک سرخ موئی را محافظت مینمایند تا سی ساله میشود انگاه ظرف سنگین را که آدمی دران گنجد پر عسل کرده آن شخص را در آن ظرف میگذارند - و سرش را استوار می سازند تا بعد از مدتی آن آدمی مومیائی میشود و این قسم را از کانی بهتر میدانند - و اطراف دارابجرد بوفور اشجار سایه گستر و انهار روح پرور ترجیح بر بسیاری از شهر و کشور دارد و قبر دحیة الکلبی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دارابجرد است - از مردمش انچه بنظر آمده

مولانا عالمی

است که در سلک خوش‌طبعان زمان انتظام داشته - این دو بیت از منظومات اوست -

هدهدی کز ستم دهر بفریاد بود   تیشه بر سر زده مرغ دل فرهاد بود

وله

آن ترک آل جامه سوار سمند شد   یاران حذر کنید که آتش بلند شد

ایج

از شهرهای مختصر است - سکانش اکثر بصنعت کمانگری اشتغال دارند - و از مضافاتش موضعی است بدره نام که راغش تمام بنفشه و لاله است و باغش جمله در خور صحبت و پیاله -

راغش همه وقت لاله‌زار است   باغش بزمان دی بهار است

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

قاضي عضد الدين عبد الرحمن بن ركن الدين

که سرآمد فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده - ازان مکان برخاسته و او با خواجه رشید و ولد ارشدش خواجه غیاث الدین محمد طریق مصاحبت مسلوک میداشته - شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در کلام و فواید غیاثیه در معاني و بیان از جملهٔ مصنفات اوست - حمد الله مستوفی در گزیده آورده که در دین اسلام بر سر هر صد سال فاضلي ظهور مینماید که جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل باشد - چنانچه در صد سال اول عمر عبد العزیز ظهور نمود و در صد دوم شافعي مُطّلبي و در صد سیوم ابو العباس احمد بن سریج [1] و در صد چهارم ابو بکر طبیب باقلانی و در صد پنجم حجة الاسلام محمد غزالي و در صد ششم امام فخر الدین محمد بن عمر رازی [2] و در صد هفتم لا شک وجود مبارک مولانا عضد الدین تواند بود - و از مردم حال کسیکه قابل ایراد باشد عارف است *

عارف

شاعری بینظیر است و کلامي دارد دل پذیر - وارداتش را معني خاص بسیار است و الفاظ تازه بیقیاس - این ابیات که روح را راحت و عقل را ذوق مي بخشد از نتایج قریحت اوست -

رخت چو آذر و زلفت گره چو شاخ سپند
بدین سپند چــه کــردی بــروزگار گزند

1 : MSS.: شریح ; cf. Guz., tr. Nicholson, 221. 2 : MSS. omit, except K.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

رخی چو رنگ گلستان خطي چو ابر بهار
تني چو دیدهٔ روشن قدی چو بخت بلند

وله

بر شمار هر سر مویش دلي باید نثار
عشق مي بازی صنوبروار باری دل بیار
آفتاب دیگری زان آفتي بر آفتاب
روزگار دیگری زان فتنهٔ بر روزگار
آوخا کاندر دل آن سنگدل کاری نکرد
آه من چون نالهٔ کبک دری بر کوهسار

وله

دردا که ندیدم آشنا روئی   زین هفت محله نیستم کوئی
عارف پیوند ازینجهان بگسل   کو بس تنگ آب و تو گران جوئی

وله

جهان را یکي پشت پائی زنم   نگیرد اگر دست او دامنم
نیارم شد از جای برخاستن   بفکر جهان بس که آبستنم
تو گوئی که از آهنم ریختند   که پیکان غم بشکند بر تنم

وله ایضا

امروز یکي منم جهان را   کاتش زده رخت و خانمان را
گر نام جهان برم دو باره   در آب همي کشم دهان را
گوئی که بیک شکم بزادند   عهد تو و عهد بوستان را

وله

چو گلهای سایه چو مرغان دیبا   طپیدن نیارم شگفتن ندانم

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

چو تار کتان جز گسستن نه بینم   چو عهد بتان جز شکستن ندانم
درین دشت خونخوار چون سیر عارف   یکی گردبادم که مسکن ندانم

وله

چشم بت هندی دلم از ناز گرفت   زانسان که گرفت کبک را باز گرفت
از یوز توان گرفت آهو نتوان   از چشم بتان هند دل باز گرفت

وله

رویت ختني و زلف هندستاني   چشم تو ترک و دل من ایراني
ترک تو و هندوی تو برد از بر من   ایراني را بسحر هندستاني

وله

یکجا نشویم ما و غمهای جهان   تنگیست بما و غم او جای جهان
دیدم همه مو بمو سراپای جهان   موئیست بچشم من تماشای جهان

نیریز

بحسب آبهای روان و کثرت درختان بر بسیاری از جاهای بانام و نشان رجحان دارد - و بر جنوب آن مقام موضعی است موسوم بتخت چرند آب[1] که محل صحبت احبا و جای معاشرت اهل صهبا ست - و از مردمش کسی که قابل ذکر باشد

مولانا مایلي

است - و مولانا علم سیاق را نیک میدانسته و بر بسیاری از کمالات اطلاع داشته - در حیني که میرزا احمد کفراني بتصدی خالصات فارس مامور گردید اهل آن دیار بدرگاه رفته از وی شکایت نمودند و طلب‌کش

---

[1] : The reading is uncertain ; A,C,E : جوانداب ; B : ببخت جرندات

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

آن گروه مولانا مایلي بود که از وی سخت بستوه آمده بود و دران باب قصیدهٔ گفته معروض ایستادگان بارگاه شاهي شاه طهماسب صفوی گردانید - و آن ابیات مستحسن افتاده حکم شد که میرزا احمد سي تومان عوض صله بمولانا رساند و هر چه مولانا خاطرنشان سازد دیوانیان باز یافت نمایند و او بفرموده عمل نموده سي تومان بمولانا داد و مبلغی برسم مصادره جواب گفت - این ابیات که ثبت می افتد ازان قصیده است -

ای کار جهانی شده از جور تو مشکل
مشکل که رود نقش ستمهای تو از دل
هستند ز بیداد تو ملکي همه در داد
تا چند به بیداد بود طبع تو مایل
لرزد ز جفای تو دل و دست جهانی
چون مرغ ستم‌دیدهٔ عاجز دم بسمل
معمول نگردد بجز از قاعدهٔ ظلم
هرجا که شود شحنهٔ فرمان تو عامل
حاصل نشد از سعي تو جز نام تفاوت
ای جمع تفاوت همه چون خرج تو باطل
داني چه کسانند که در دور تو جمعند
جمعي همه تر دامن و قومی همه جاهل
از خای خیانت همه گردیده گرانبار
وز بار تصرف چو زن حامله حامل
چون طرح مخالف همه ضد بینم و از بیم
پیوسته بهم ساخته چون نقش مداخل

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

از طور تو جور تو نمایان و تو در خواب
وز جمع تو خرج تو هویدا و تو غافل
اصحاب ترا علت جوع البقر و هست
ابواب مرا خاصیت شربت مسهل
با محضر کذب تو مرا کاغذ تقریر
عکس آمده چون مسئلهٔ واجب و مبطل
تقریر منست اینکه سر بند شما را
پیوسته نگه داشته چون باد مفاصل
هر چند که مشکل بود الزام شما لیک
آسان بود از مرحمت خسرو عادل
دارای همایون‌فر یوسف‌رخ جمجاه
خاقان فلک‌قدر ملک‌چتر هماظل
در ملک جهان سایهٔ الطاف عمیمش
چون پرتو خورشید بحال همه شامل
شاها ز ستمگاری عمال ستمگار
شد ملک شبانکاره بسی ضایع و باطل
سی و دو وزیرند که در خدمت میرند
در دزدی و تقصیر و خیانت همه کامل
در خوردن و در بردن مالت همه هم دست
در کندن و ویرانی ملکت همه یکدل
هم حاصل املاک تو این سی و دو نااهل
هم مال رعایای تو این سی و دو جاهل

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

خوردند بصد شادي و یک لحظه نبودند
بی باده و پای گل و گلبانگ عنادل
آن جنس که باقیمت اعلی همه شد خرج
در جمع نشد عشری ازان داخل حاصل
شاها من بیچاره باین عرضه که دارم
ثابت قدم و یکدلم و حاضر و قابل
اعیان درت لیک ندارند ترحم
بر حال من. خستهٔ افتادهٔ بیدل
در مجلس خود کس ندهد راهم از افلاس
و ز رشوهٔ او پر شده هر مجلس و محفل
او را زر و زور است مرا دست امیدی
بر دامن الطاف تو ای خسرو عادل
شاها سر آن نیست من خسته جگر را
کز جمع اعالی شوم از نوع اسافل
باشد غرضم آنکه ستانی زر خود را
از قاسم و قنبر علی و میرم محیل
ابواب من بیدل و تصدیق رعایا
فرمان همایون تو و چوب محصل
شد وقت دعا مایلیا دست بر آور
بزدای بآئین دعا زنگ غم از دل
تا کارگر صنع برین گنبد اطلس
اندر بر جوزا فگند شکل حمایل
دست و دل اعدای تو یارب همگی باد
چون گردن بدخواه گرفتار سلاسل

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

اصطخر

سالها دار الملک پادشاهان عجم بوده - و بر طبق آیهٔ کریمه غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ[1] حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صباح در بعلبک و شام در اصطخر بسر میبرده - و آتشکده که فرو مردن آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت رسالت بوده صلی الله علیه و سلم هم دران بلده بود - و گیومرث که آغاز پادشاهی جهان بر اوست اول شهری که در جهان بنا نهاده اصطخر بوده - و طول آنشهر را از اول صحرای خفرک[2] تا وسط عرصهٔ رامجرد گرفته‌اند - اما الحال از انشهر چیزی که باقي مانده قلعه ایست که رفعتش از اندیشهٔ همت کریمان بلندتر است و راهش از نظر خورده‌بینان باریکتر -

باحتیاط رود بر حواشی کمرش   غزالهٔ فلک تیز پای همچون رنگ

و دیگری چهل منار است - آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود تا دران نزهت‌آباد قصری منیع رفیع ساختند - و در انروز که آفتاب عالمتاب از آبگیر حوت بچراگاه حمل نقل فرمود دران قصر بحشمت تمام بر متکای دولت تکیه زده فرش عیش و عشرت بگسترانید و آنروز را نوروز نام نهاد - و امروز ازان آثار چهارده ستون باقیست که هریک ازان سر بفلک دوّار بر افراخته و کرهٔ ارضي را حمل آنها ناف در بر انداخته - و دروازهٔ آن عمارت دو لخته سنگ است که هر لختي تخمینا سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در انجا انواع مهارت و صنعت را در فن سنگتراشي بعمل آورده اند - و از مردمش کسی که بنظر آمده

---

1 *Qur.*, XXXIV, 11.

2 C, E, Nuz., 120 : حفرک ; the forms خفرک , خبرک , حفرک occur in *Fārsnāmah*, 123, 126,—see *J.R.A.S.*, 1912, 22 ; 25.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

عبد الرحیم

است که طریقهٔ ستر داشته و جامهای شاطرانه می پوشید و سگان داشته که بشکار میبرده - و در خانهٔ وی یکپوست گاو بوده که در تابستان بصحن‌سرای افگندی و چون زمستان شدی شاخهای آن بگرفتي و در خانه کشیدی - شخصی وی را گفت مرا نصیحتی کن گفت همت همت همت که همت مقدمهٔ جمله اشیا است و مدار جمله اشیا و رجوع جمله اشیا *

بیضا

در ازمنهٔ سابقه شهری معروف بوده - بعضی گفته‌اند که گشتاسپ همت بر تعمیر آن گماشته - و برخی را اعتقاد اینست که جنیان بفرمودهٔ حضرت سلیمان علیه السلام بنای آن شهر را نهاده‌اند - و در حدود آن مرغزاری بوده ده فرسنگ در ده فرسنگ که آب و گیاه آن غایت صفوت و کمال خضرت را داشته و از غایت لطافت آب و هوا میوه‌اش در کمال شادابي و بالیدگي بحصول میپیوسته چه هر دانه انگوری ده مثقال وزن داشته و دور سیب آن موضع دو بدست بوده - اما الحال آن مرغزار برطرف شده و بدل آن ده کدها بعمل آمده - صاحب نزهة القلوب آورده که بیضا شهری مختصر است و ازینکه تربتی در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند - از مردمش انچه بنظر آمده یکي

حسین بن منصور الحلاج

است که کاری غریب و عجیب داشته - و شاگرد عمرو[1] بن عثمان مکي است و مشایخ در کار وی اختلاف کرده‌اند و بیشتر وی را رد کرده‌اند مگر

---

1 MSS.: عمر ; cf. Naf., 175 ; Awl., II, 136.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

چندی چون ابن عطا و ابوعبد الله خفیف و شبلي و ابوالقاسم نصرابادی و ابو العباس سریج [1] بکشتن او رضا ندادند و فتوی ننوشتند - و شیخ ابو سعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم گرگاني و شیخ ابو علي فارمدی و امام یوسف همداني و ابوالقاسم قشیری [2] در کار او متوقف بوده‌اند - و بعضی او را بسحر نسبت کرده‌اند - و برخي از اصحاب حلولش میدانند و جمعی گویند که حسین منصور حلاج دیگر است و این [3] منصور حلاج دیگر - در تذکرة الاولیا آمده که وی نه حلاج بوده بلکه او را دوستی بود حلاج - چون وی را بکاری فرستاد بخاطرش رسید که من کار او ببرم بانگشت اشاره جانب پنبه نمود دانه از پنبه یکسو شد از انجهت وی را حلاج گفتند - هم دران کتاب آمده که چون منصور را بر دار کردند هر کس سنگی بوی انداخت - شبلی موافقت را گلی برو انداخت حلاج آهی بکرد شخصی ازان میان گفت این همه سنگ انداختند سخنی نگفتی بدین یک گل چون آه کردی - گفت آنها نمیدانند معذوراند - ازو سختم می آید که میداند - بعد ازان دستش باز کردند خنده بزد و گفت مرد آن باشد که دست صفات ما را که کلاه از تارک عرش در میکشد قطع کند - پس پایهایش ببریدند تبسمی کرد و گفت قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم بکند اگر توانید آن قدم را ببرید - پس چشمهایش بیرون کردند و خواستند که زبانش ببرند گفت چندان صبر کنید که سخنی بگویم - رو سوی آسمان کرد و گفت بدین رنجی که از برای تو بر میدارند محروم شان مگردان و ازین دولت شان بینصیب مکن - الحمد لله اگر دست و پای من بریدند در راه تو بود و اگر

1 MSS.: شریح ; see *sup.*, 197, f.n. 1.

2 MSS.: بشری ; *cf.* Awl., II, 135[15]; K. Maḥ., tr. Nich., 150.

3 K : واین.

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

سرم را از تن باز میکنند از برای تو خواهد بود - پس گوش و بینی او باز کردند - آنگاه فرمان خلیفه آمد که سرش از تن جدا کنند - درمیان سر بریدن خنده بزد و جان بداد - و از یک یک بند او خروش انا الحق بر آمد - بعد ازان اعضای او بسوختند از خاکسترش همان آواز می آمد - پس ازان در دجله اش انداختند همان انا الحق می شنیدند - گویند تا ما دام خرقه اش را در آب نینداختند آب دجله از انا الحق گفتن باز نیامد - در عجایب البلدان آمده که بعد از قتل وی در بغداد تگرگی ببارید که هر کدام بوزن یک رطل و نیم بود و بر اثر آن ریگ زردی باریدن گرفت - از شبلی نقلست که آن شب بسر گور او شدم و مناجات کردم و حق تعالی را در خواب دیدم گفتم الٰهي این بندهٔ بود مومن و عارف این بلا باوی چرا کردی - گفت ازانکه سرّ ما بغیر ما گفت - اینست جزای کسی که سر ملوک فاش کند - گویند که در وقت پنجاه سالگي گفته که امروز هزار ساله نماز بگذارده‌ام و هر نمازی را غسلي کرده ام - روایت کرده اند که حلاج با چهارصد صوفی روی ببادیه نهاد - چون روزی چند بر آمد و گرسنگي اصحاب بغایت کشید گفتند ما را بریان مي باید گفت بنشینید ایشان نشستند حلاج دست از پس میکرد و سری بریان و دو نان گرم بهریکي میداد تا همه سیر بخوردند - و همچنین وقتي گفتند ما را رطب مي باید برخاست و گفت مرا بیفشانید در وقت افشاندن چندان رطب از وی بریخت که همه سیر شدند - آورده اند که یکسال در برابر خانهٔ کعبه برهنه در آفتاب بایستاد تا روغن او بر سنگ رفت و پوست از وی باز شد * و دیگری

شیخ ابو اسحق ابراهیم بن شهریار

است که بیست و چهار هزار گبر و جهود بر دست او مسلمان شده‌اند

CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh

از وی نقل است که هیچ گناه عظیم‌تر ازان نیست که کسی برادر مسلمان را حقیر دارد * و ایضا

قاضي ناصر الدين

است که همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسایل فروع و اصول مشغولی داشته - والد وی قاضي امام [1] الدین عمر بن فخر الدین علی [2] است که بدو واسطه بحجة الاسلام ابو حامد الغزالي مي پیوندد - و قاضي ناصر الدين مولفات پسندیده بسیار دارد مثل تفسیر و غاية القصوی و شرح مصابیح و منهاج و متن طوالع و مطالع و مصباح در کلام و مرصاد در اصول فقه و شرح تنبیه در چهار مجلد و شرح منتخب و شرح محصول - فوتش در ششصد و هشتاد یا نود و دو بوده *

کازرون

جای نزه و باطراوتست خصوص در فصل ربیع که از کثرت لاله و غرایب شگوفه نگارخانهٔ چین بل نشانهٔ از مرغزار خلد برین است *

نظارهٔ چمن اردیبهشت خوش باشد
که بر درخت زند باد نوبهار فسان
مهندسان طبیعت ز جامه‌خانهٔ غیب
هزار حُلّه برارند مختلف الوان

و آن شهر بنا کردهٔ قباد بن فیروز است - و همیشه منبع فضلا و معدن علما بوده - چنانچه ز اسامي این چند نفر مستفاد میگردد *

---

[1] MSS. add بدر , *cf.* Yāf., IV, 220; Ḥab., III, 1,77.

[2] Yāf., Ḥab., *ib.*: محمد بن علي ; B reads : ... علي

47
CC-0. Agamnigam Digital Presevation Foundation, Chandigarh
PROVINCIAL MUSEUM LUCKNOW REFERENCE LIBRARY

خواجه امین الدین

آنکه در سلک وزرای اتابک مظفر الدین تکله بن زنگي انتظام داشته اهل فارس دست ارادت بوی داده از جملهٔ اولیاش میشمردند - و خوارق عادات از وی نقل میکردند - و با این نسبتها در همت و سخا عطایای روح معن و حاتم را در زیر بار خجالت و انفعال داشته *

شیخ امین الدین

در زمان شاه شیخ ابو اسحق شیخ الاسلام فارس بوده چنانچه ازین ابیات خواجه حافظ مفهوم و معلوم میگردد -

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق
به پنج شخص عجب ملک فارس شد آباد
نخست پادشهي همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر بقیّهٔ اوتاد شیخ مجد الدین
که قاضي به ازو در جهان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر مربي اسلام شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته کشاد
دگر کریم چو حاجي قوام دریادل
که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد
نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند
خدای عز و جل جملهٔ را بیامرزاد

State Museum Library Lucknow 5160